

چهاردهم مرداد ۱۴۰۳، یکصد و هجدهمین سالروز صدور فرمان مشروطیت دلاگری می‌دلایم

«شما می‌دانید که در تمام عمرم جز وفاداری به قانون اساسی و ملت راهی نپیموده‌ام و امروز هم این کودتا را کودتایی علیه حکومت و قانون و مجلس می‌دانم.»

«کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به تاریخ نپیوسته و به‌خصوص برای مردم ایران یک موضوع روز سیاسی می‌باشد» و دلیل این امر هم آن است که «موضوع اصلی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بیش از همه موضوع دموکراسی و استبداد است» زیرا در ۲۸ مرداد این استبداد مطلق سیاسی است که توسط بازگشت دربار پهلوی پس از فرار از کشور جایگزین دولت مصدق (که یگانه دولت قانونی ملی و دموکراتیک تاریخ ایران می‌باشد) می‌شود»

«تا زمانی که استبداد در جامعه ایران به‌صورت‌های مختلف استبداد مطلق سیاسی پهلوی و استبداد مطلق فقه‌های خمینی باشد، ۲۸ مرداد ۳۲ برای مردم ایران زنده می‌باشد و یک مسئله سیاسی است، نه یک مسئله تاریخی.»

☀️ ۲۲ استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی

☀️ ۹۳ دموکراسی و آزادی

☀️ ۱۷ عاشورا و مکتب حسین

☀️ ۱۴ تفسیر سوره شوری

☀️ ۱۵ فهم و شناخت تطبیقی نهج‌البلاغه

☀️ سر سخن - آسیب‌شناسی انقلاب مشروطیت

☀️ سر مقاله - آیا اصلاح‌طلبان حکومتی قابل بازتولید هستند؟

☀️ سخن روز - بحران‌های مرکب اقتصادی در شرایط بعد از انتخابات

☀️ تیتراژ اول - هفتاد و یکمین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲

☀️ ما چه می‌گوئیم؟ ۹۰

آسیب‌شناسی انقلاب مشروطیت

قدرت در پروسه پس از شکست انقلاب توسط قدرت‌های ارتجاعی می‌باشد» که این مهم در جریان انتخابات دولت چهاردهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به وضوح خود را نشان داد که «شکاف درون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها شامل اصلاح‌طلبان حکومتی نمی‌شود، بلکه شامل اصول‌گرایان هم در اشکال مختلف آن می‌گردد». از «پارادوکس‌های مشترک انقلاب مشروطیت و انقلاب ۵۷ که عامل شکست هر دو انقلاب گردیده‌است، اینکه از یک‌طرف رهبری سیاسی در هر دو انقلاب به‌صورت کاریزماتیک مذهبی شکل گرفتند، و از طرف دیگر همین رهبری مذهبی کاریزماتیک باعث گردید که هر دو انقلاب در پروسه حیات خود دچار شکست از درون بشود.» شاید صحیح‌تر این باشد که بگوییم که «رهبری مذهبی فقهاتی یکی از عواملی بود که باعث گردید که دو انقلاب مشروطیت و ۵۷ و حتی جنبش عظیم ملی کردن صنعت نفت ایران از درون شکست بخورد» و

تمامی انقلاب‌های اجتماعی «مولود و سنتز تضادهای هستند که در درون جامعه وجود دارند»، این تضادها در روند تکاملی خود بر بستر شرایطی مشخص رشد کرده و در «شکل بحران‌های گوناگون سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود را نشان می‌دهند». برای مثال یکی از پارادوکس‌های انقلاب این است که اعتلای مبارزه مردم از پایین، باعث گاز گرفتن اسب‌های درشکه در سربالایی قدرت و تشدید شکاف‌ها و ریزش نیروهای درونی حکومت می‌شود که خود این ریزش نیروهای درونی حکومت در وجهی دیگر باعث تشدید حرکت انقلابی می‌شود. لهذا، در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «لرزه‌ای که امروز بر بدن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از رأس تا بدنه و قاعده افتاده‌است، بسیار فراتر از دعوای کلاسیک جناح‌های درونی قدرت از اصول‌گرا تا اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایان اعتدالی و غیره می‌باشد» که البته معنای دیگر این حرف آن است که «هرگز نباید لرزه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فقط در تضادهای جناح‌های درونی قدرت خلاصه کنیم» و شاید بهتر باشد که در این رابطه بگوییم که «اوج‌گیری تضادهای درونی قدرت، نمایش قله کوه یخی است که از دور سر از آب بیرون کرده است.»

باری در همین رابطه است که در آسیب‌شناسی انقلاب‌های اجتماعی اعم از انقلاب مشروطیت و انقلاب ۵۷ باید بگوییم «اساسی‌ترین مسئله هر انقلابی مسئله سیاسی حاصل آن انقلاب می‌باشد» و باز از اینجا است که می‌توانیم بگوییم، «مهم‌ترین اصل و موضوع در آسیب‌شناسی انقلاب اعم از مشروطیت و انقلاب ۵۷، بازشناسی و تحلیل مسئله قدرت سیاسی آن انقلاب‌ها می‌باشد و بدون بازشناسی موضوع قدرت سیاسی این انقلاب‌ها، هرگز نمی‌توانیم به آسیب‌شناسی و علل و دلایل شکست این انقلاب‌ها پاسخ جوهری بدهیم.»

باز به همین دلیل است که «یکی از مشخصه‌های قدرت سیاسی نامتجانس با جامعه در انقلاب‌ها، رشد شکاف درون جناح‌های

حرکت انقلابی جامعه بزرگ ایران را به انحراف بکشاند. نقش ارتجاعی بروجردی و کاشانی و بهبهانی و فلسفی در شکست دولت دموکراتیک مصدق را باید در این رابطه تحلیل کرد. «تضاد بین حرکت‌های مترقیانه تکوین یافته از پایین، با حرکت‌های ارتجاعی تکوین یافته از بالا، یکی از پارادوکس‌های دیگری بوده است که باعث شکست دو انقلاب مشروطیت و ۵۷ و جنبش عظیم ملی کردن صنعت نفت شده است.»

طرح یک مثال در این رابطه می‌تواند فونکسیون پارادوکس فوق را برای ما بیشتر آشکار سازد. شیخ فضل الله نوری که یکی از لیبرهای مذهبی و ارتجاعی انقلاب مشروطیت بود در زمان مشروطیت فتوا داد که «تأسیس مدارس دختران مخالف با شرع اسلام است» اولین مدرسه دخترانه در کشور ایران در سال ۱۲۸۵ (سال صدور فرمان مشروطیت) توسط بی بی خانم استرآبادی به نام دبستان دوشیزگان تأسیس گردید که به صورت مخفیانه کار می‌کرد، که به دلیل حملات شیخ فضل الله نوری و حواریونش تعطیل گردید و بعد از آن باز توسط طوبی آزموده، دبستان ناموس در خیابان سنگلج تأسیس گردید که آن مدرسه دخترانه هم توسط شیخ فضل الله نوری و حواریونش تعطیل گردید. عملکرد شیخ فضل الله نوری به خصوص از سال ۱۲۸۵ که بالاخره با فشار جنبش ضد استبدادی مردم ایران بر علیه رژیم مستبد قاجار صدور فرمان مشروطیت توسط مظفردالدین شاه امضا گرفت، و تایید عملکرد ارتجاعی شیخ فضل الله نوری و حواریونش (که همان مشروعیت زمان مشروطیت بودند) توسط جلال آل احمد فونکسیون پارادوکس حرکت‌های مترقیانه تکوین یافته از پایین (یعنی حرکت جلال آل احمد و حواریونش) و حرکت‌های

ارتجاعی تکوین یافته از بالا تحت عنوان جناح مشروعیت شیخ فضل الله نوری را مشخص می‌سازد.

باری در خصوص تفاوت انقلاب مشروطیت و انقلاب سال ۵۷ لازم است که عنایت داشته باشیم، که «معنای انقلاب در سال‌های اخیر موضوع مناقشه جدی فی مابین پژوهشگران علوم اجتماعی اعم از جامعه‌شناسان و سیاست‌شناسان و اقتصاددانان بوده است. زیرا انقلاب‌های رنگی در بلوک شرق و بهار عربی در میان برخی از محققین علوم سیاسی و اجتماعی مفهوم انقلاب به معنای کلاسیک آن چنانکه در چارچوب آن انقلاب مشروطیت و انقلاب ۵۷ صورت گرفته است، زیر سؤال برده، تا آنجا که «از دیدگاه جان دان، با فروپاشی دیوار برلین عصر انقلابات بزرگ (مانند انقلاب مشروطیت و انقلاب ۵۷) که از انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ آغاز شده بود، خاتمه پیدا کرده است». از نظر جان دان «انقلاب‌های بزرگی (مانند انقلاب مشروطیت و انقلاب ۵۷) تنها وسیله‌ای برای براندازی رژیم‌های کهنه بوده است، نه ساختن رژیم آلت‌ر. یعنی رژیم جدید پس از سرنگونی رژیم قدیم هرگز قصد بر ساختن رژیم کاملاً جدید، نسبت به رژیم کهنه سرنگون شده ندارند» به بیان دیگر از نظر جان دان «انقلاب‌های کلاسیکی (مانند مشروطیت و انقلاب ۵۷) نه تنها یک ابزار سیاسی برای سرنگون کردن رژیم گذشته بوده‌اند، بلکه خود سرنگون کردن رژیم‌های کهنه در انقلابات گذشته یک هدف اصلی و سیاسی بوده است» شاید بهتر باشد که بگوییم «وجه مشترک دو انقلاب مشروطیت و ۵۷، در تحلیل نهایی سرنگونی رژیم‌های کهنه قاجاریه و پهلوی بوده است، نه اینکه بنیان‌گذاران این انقلاب‌ها هدف

آن داشته‌اند، تا نظام دموکراتیک و سوسیالیستی در سطح جامعه ایران عمومیت بخشند.»

پر روشن است که همین امر «عامل اصلی تمامی آسیب‌هایی دو انقلاب مشروطیت و ۵۷ بوده است» تا آنجا که می‌توانیم داوری کنیم که «عامل اصلی شکست دو انقلاب عظیم مشروطیت و ۵۷، همین موضوع ناتوانی بنیان‌گذاران این انقلابات در جهت ایجاد رژیم دموکراتیک سیاسی بوده است و همین امر باعث شده‌است که در خصوص انقلاب مشروطیت هم رضاخان با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ امپریالیستی انگلیسی، این کودتا را در راستای بازتولید مشروطیت می‌داند و هم مصدق مبارزه دموکراتیک و ضد امپریالیستی خود را در راستای بازتولید مشروطیت می‌دانست، هم جلال آل احمد خود را ضد مشروطیت و طرفدار مشروعیت شیخ فضل نوری می‌دانست و هم خمینی در چارچوب رویکرد ولایت‌فقیه، خودش را ضد مشروطیت و ضد جبهه ملی و ضد مصدق می‌دانست (یادمان باشد که همین خمینی تا شهریور ۲۰ در کتاب خود از سلطنت و مدرس دفاع می‌کرد).

علی‌ایحال، همین امر باعث گردیده که در خصوص انقلاب شکست خورده ۵۷، هم اصلاح‌طلبان حکومتی (تحت رهبری سید محمد خاتمی) حرکت خود را در راستای بازتولید رویکرد ولایت فقیه خمینی می‌دانند، و هم رهبری جنبش سبز حرکت خودش را در راستای بازگشتن به دوران طلایی دهه ۶۰ خمینی تعریف می‌نماید». بر این مطلب بیافزاییم که افرادی مانند آبراهامیان استاد دانشگاه نیویورک و یکی از تاریخ‌شناسان ایران می‌گویند: «انقلاب به فرایندی گفته می‌شود که یک قیام عمومی از

پایین صورت گرفته و رژیم در بالا را سرنگون کند». از نظر او «آنچه که در سال ۱۳۵۷ (یا ۱۹۷۹ میلادی) در ایران رخ داد یک انقلاب واقعی بوده است». طبیعی است که اگر بخواهیم در چارچوب تعریف آبراهامیان انقلاب مشروطیت هم تعریف بکنیم، «انقلاب مشروطیت یک انقلاب کامل نبوده است»، چرا که انقلاب مشروطیت برای ۱۴ سال نتوانست رژیم قاجار را در مرحله انقلاب سرنگون کند و بالاخره سرنگون کردن رژیم قاجار در مجلس پنجم در ادامه کودتای ۱۲۹۹ توسط رضاخان میرپنج صورت گرفت، که معنای این حرف آن است که طبق اصل فوق آبراهامیان این رضا خان میرپنج با کودتای امپریالیستی ۱۲۹۹ است که توانسته انقلاب مشروطیت را به کمال برساند، نه انقلابیون مشروطیت که از سال ۱۲۵۰ با جنبش روشنگری، حرکت انقلابی خود در راستای تکوین انقلاب مشروطیت از سر گرفتند و نه مصدق که از سال ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای مدت ۱۲ سال توسط جنبش عظیم ملی کردن صنعت نفت و دولت دموکراتیک ۲۶ ماهه‌اش توانست موفقیت‌های عظیمی و تاریخی برای کشور ایران به‌دست بیاورد، به‌خاطر اینکه طبق نظر به باطل آبراهامیان مصدق نتوانسته رژیم پهلوی را سرنگون کند. شاید بهتر باشد که موضوع را این‌چنین مطرح کنیم که از نظر آبراهامیان اگر مصدق می‌توانست رژیم پهلوی را سرنگون کند، بدون جنبش عظیم ملی کردن صنعت نفت و بدون ۲۶ ماه دولت دولت دموکراتیک او می‌توانست بنیان‌گذار انقلاب بشود». مع الوصف، در چارچوب همین رویکرد غلط آبراهامیان است که او هنوز بعد از بیش از چهار دهه که از شکست انقلاب ۵۷ می‌گذرد، می‌گوید: «انقلاب ۵۷ هنوز شکست نخورده

سازمان‌یابی برسد که مانند ۱۵ درصد طرفداران گفتمان رژیم مطلقه فقهاتی بتوانند از سازماندهی سراسری برخوردار بشوند در آن صورت شکست انقلاب ۵۷ بدل به سرنگونی رژیم می‌شود و تا زمانی که ۱۵ درصد طرفداران گفتمان رژیم، سازماندهی سراسری داشته‌باشند اما ۸۵ درصد گفتمان مخالف رژیم از سازماندهی سراسری برخوردار نباشند، استحاله شکست انقلاب به سرنگونی رژیم ممکن نیست، چراکه رژیم تا بن دندان مسلح توسط نیروهای سازمان یافته خود، توان سرکوب ۸۵ درصد گفتمان مخالف رژیم را دارد.»

لازم به ذکر است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در طول ۴۸ سال گذشته حیات درونی و برون‌ی خود، پیوسته و علی‌الدوام «عامل دینامیسم جامعه دیالکتیک گفتمان‌ها یا به‌قول معلم کیرمان شریعتی جنگ مذهب علیه مذهب می‌داند» و در چارچوب این رویکرد بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «استراتژی آگاهی‌بخش خود را تبیین تئوریک کرده است. زیرا در تحلیل نهایی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هدف استراتژی آگاهی‌بخش خود را تغییر گفتمان توده‌های از پایین در چارچوب گفتمان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع عادلانه و دموکراتیک و اجتماعی قدرت و ثروت و اطلاعات تعریف کرده است، تا توسط پروسه آگاهی‌بخش، این گفتمان بتواند در برابر گفتمان حاکمیت که بر پایه زر و زور و تزویر قرار دارد، از صورت گفتمان مغلوب بدل به‌صورت گفتمان غالب بکند.»

یادمان باشد که «در چارچوب همین نبرد گفتمان‌ها در انقلاب مشروطیت بوده است که

عنایت داشته باشیم که هنوز آبراهامیان «اختلاف مردم ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها اختلاف گفتمانی تعریف می‌کند» از نظر او «رژیم مطلقه فقهاتی و مردم از دو گفتمان متفاوت سخن می‌گویند، زیرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب گفتمان ولایت‌فقیه و نمایندگی خدا سخن می‌گوید اما مردم در خیابان‌ها از گفتمانی در باره حقوق انسان‌ها، آزادی و برابری حقوق زن و مرد سخن می‌گویند». آبراهامیان می‌گوید: «گفتمان امروز مردم ایران که گفتمان آزادی، برابری حقوق زن و مرد است، با گفتمان انقلاب ۵۷ یا گفتمان رژیم مطلقه فقهاتی متفاوت است». او می‌گوید: «بحران گفتمانی بین گفتمان پایینی‌ها و گفتمان بالایی‌های جامعه ایران یک بحرانی است که هر روز عمیق‌تر می‌شود و رژیم هرگز حاضر و توان حل آن را ندارد، بنابراین همین امر باعث گردیده‌است که امروز حدود ۱۵ درصد مردم ایران هنوز از مشروعیت دینی رژیم باور داشته‌باشند و ۸۵ درصد مردم ایران به گفتمان روشنگری باور داشته‌باشند.»

داوری ما در خصوص رویکرد آبراهامیان بر این امر قرار دارد که «دوگانگی بین گفتمان مردم و حاکمیت، یکی از سنتزهای شکست انقلاب می‌باشد، و سرنگونی انقلابی یک رژیم زمانی اتفاق می‌افتد که تضاد بین گفتمان رژیم و مردم به اوج خود برسد». بنابراین «علت اینکه هنوز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توان سرکوب حرکت اجتماعی و سیاسی مردم ایران را دارد، به‌خاطر سازماندهی رژیم در ۱۵ درصد طرفداران گفتمان ولایت مطلقه فقهاتی می‌باشد. بی‌تردید اگر جامعه ایران به درجه‌ای از آگاهی‌یابی و

پیروزی و شکست انقلاب مشروطیت شکل گرفت». به این ترتیب که با ظهور جنبش روشنگری از ۳۶ سال قبل از انقلاب مشروطیت، توسط میرزا یوسف خان مشیرالدوله و میرزا عبدالرحیم طالبوف و میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا ملکم خان و غیره بود، که انقلاب مشروطیت توانست تکوین پیدا کند، و با بازتولید گفتمان استبدادی از زمان به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط محمدعلیشاه و کودتای انگلیسی رضا خان در سوم اسفند ۱۲۹۹ و بالاخره کودتای امپریالیستی آمریکا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که گفتمان استبدادی توانست در جامعه ایران نهادینه بشود و گفتمان مشروطیت را برای همیشه شکست بدهد و به جای آن گفتمان شکست خورده مشروعت در انقلاب مشروطیت، از ۱۵ خرداد تحت رهبری خمینی و حواریونش بازتولید بشود که سنتز این غلبه گفتمان مشروعت بر مشروطیت از ۱۵ خرداد ۴۲، تکوین گفتمان ولایت فقیه خمینی و انقلاب شکست خورده ۵۷ بود.

بنابراین، موضوع را می‌توانیم این‌چنین فرموله کنیم که، «انقلاب مشروطه سنتز برتری گفتمان مشروطه‌خواهی بر گفتمان مشروعه‌خواهی بود، اما انقلاب ۵۷ سنتز شکست گفتمان مشروطه‌خواهی در برابر گفتمان مشروعه‌خواهی می‌باشد» بنابراین «گفتمان مشروطیت توسط جنبش روشنگری از ۳۶ سال قبل از تکوین انقلاب مشروطیت شکل گرفت، و انقلاب مشروطیت سنتز همین گفتمان مشروطیت بود، آن چنانکه انقلاب مشروطیت از سال ۱۳۴۲ توسط جنبش ارتجاعی و غلبه گفتمان ولایت فقیه خمینی شکست خورد، اما گفتمان انقلاب ۵۷ که همان گفتمان ولایت فقیه و مشروعه‌خواهی خمینی می‌باشد، از بعد از جنبش ارتجاعی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ خمینی در

سال ۱۳۴۲ شکل گرفت آن چنانکه انقلاب ۵۷ با غلبه گفتمان مشروعه‌خواهی بر مشروطه‌خواهی مادیت پیدا کرد»، در تحلیل نهایی این همه باعث گردیده که «جنبش مشروطیت دیگر برای همیشه نتواند در کشور ایران بازتولید پیدا کند.»

تفاوت گفتمان تکوین مشروطیت با گفتمان انقلاب ۵۷ در این است که «در انقلاب مشروطیت جنبش روشنگری بسترساز تکوین انقلاب مشروطیت شد، آن چنانکه گفتمان ولایت فقیه عامل شکست انقلاب مشروطیت گردید، اما در انقلاب ۵۷ همان گفتمان ولایت فقیه که گفتمان اولیه تکوین انقلاب ۵۷ بود، در مرتبه دیگر عامل شکست انقلاب ۵۷ نیز گردید». استبداد در انقلاب مشروطیت که توسط کودتای محمدعلیشاه و رضاخان میرپنج در دو دوره شکل گرفتند، توسط بازتولید انقلاب مشروطیت در دو دوره قیام ستارخان و باقرخان، و اعتلای جنبش ملی صنعت نفت و دولت ۲۶ ماهه دکتر محمد مصدق به چالش کشیده شد، که البته با کودتای ۲۸ مرداد و بازتولید استبدادی محمدرضا پهلوی، شرایط برای ظهور گفتمان استبداد مذهبی از سال ۴۲ فراهم کرد، اما استبداد در انقلاب ۵۷ به‌همراه حاکمیت خمینی و حواریونش بر کشور ایران و تثبیت گفتمان ولایت فقیه در قانون اساسی و دیگر نهادها مادیت پیدا کرد که به‌مرور زمان این استبداد در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توانست در همه نهادها اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و اداری و حقوقی خود را نهادینه کند. اما در رابطه با آسیب‌شناسی گفتمان مشروطیت، در طول بیش از ۹۰ سال از ۱۲۵۰ تا ۱۳۴۲، باید در نظر داشته‌باشیم که «گفتمان مشروطیت در طول پروسه ۹۰ ساله مراحل مختلفی داشته است

که خود این زایش و رویش گفتمان مشروطیت، بستر ساز مسیر انحطاط خود گفتمان مشروطیت نیز گردیده است». آن چنانکه فوقاً مطرح کردیم، «مرحله اول گفتمان مشروطیت بازگشت پیدا می‌کند به ۳۶ سال قبل از مشروطیت، که گفتمان روشنگری روشنفکران ایرانی، مبنای تکوین انقلاب اول مشروطیت، تا قبل از به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط محمد علی‌شاه ادامه داشت.»

در دوران گفتمان روشنگری «بزرگ‌ترین آفت آن گفتمان، پیوند گفتمان روشنگری با گفتمان مشروطه‌طلبی حوزه‌های فقهی بود، که باعث پیدایش گفتمان ارتجاعی مشروعه‌خواهی تحت رهبری شیخ فضل نوری نیز گردید». در این مرحله «گفتمان مسلط، یک گفتمان تلفیقی بود که بدون تردید سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی و علمای ثلاثه نجف رهبری روحانیت مشروعه‌خواه بودند که در برابر رهبری روشنفکران قرار گرفتند، که با حمایت روحانیت ارتجاعی مشروعه‌خواه تحت رهبری شیخ فضل الله از محمد علی‌شاه قاجار شرایط برای به توپ بستن مجلس توسط محمد علی‌شاه قاجار و پایان انقلاب اول مشروطیت فراهم گردید.»

ظهور «گفتمان نظامی» تحت رهبری ستارخان و باقرخان و پیروزی این گفتمان بر انقلاب مشروطیت، گفتمان نظامی‌گری با حمایت روحانیت حوزه‌های فقهی «آفت بزرگ استبدادگری را فراهم کرد» که بالاخره گفتمان نظامی‌گری فوق با پیوند گفتمان استبدادگری وابسته به امپریالیسم انگلیس رضا خان، «استبداد رضاخانی» حتی توانست در قانون اساسی مشروطیت توسط مجلس دست‌ساز پنجم نهادینه بشود. لهذا، بدین

ترتیب بود که در مجلس پنجم شورای ملی «با عبور از نظام قاجاریه، نظام پهلوی مادیت پیدا کرد»، که مدت ۲۰ سال گفتمان استبدادگرایانه رضا خان میرپنج تحت عنوان گفتمان مشروطیت به‌عنوان گفتمان مسلط در آمد. «همان گفتمانی که حتی بزرگ‌ترین دستاورد انقلاب مشروطه اول را طویل‌ه خواند» و مانند استبداد قاجار، سلطنت را در خانواده پهلوی به ارث گذاشت». که البته از شهریور ۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲ با شکستن موقت گفتمان استبدادی رضا خانی بر فضای جامعه ایران، به مدت ۲۶ ماه از اردیبهشت ۳۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲ «شرایط برای حاکمیت گفتمان آزادی و دموکراسی تحت رهبری دکتر محمد مصدق در جامعه ایران فراهم شد» ولی با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توسط امپریالیسم آمریکا و دربار پهلوی و روحانیت حوزه فقهاتی (تحت رهبری بروجردی و کاشانی و بهبهانی) بالاخره «گفتمان دموکراسی و آزادی خواه مصدق هنوز نهادینه و تثبیت نشده بود، سرنگون شد.»

با سرنگونی دولت مصدق، «استبداد پهلوی دوباره بازتولید شد» که همین کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ شرایط برای مادیت یافتن، «گفتمان استبداد فقهاتی حوزه‌های فقهی را فراهم کرد که نخستین محصول گفتمان فقهاتی پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شکست گفتمان مشروطیت و تحقق انقلاب شکست خورده ۵۷ بود»، که ۴۵ سال است که این استبداد خانمان‌سوز و استخوان‌سوز بر جامعه ایران حاکمیت می‌کند و کشور ایران را به مرز نابودی مطلق کشانیده است.

پایان

با پیروزی پزشکیان در انتخابات ریاست جمهوری چهاردهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط،

سرمقاله

آیا اصلاح طلبان حکومتی قابل بازتولید هستند؟

هم ۱۳ میلیون و ۵۳۸ هزار و ۱۷۹ رأی (۴۴/۳٪) کسب کرد» و «شمار آرا باطله نیز ۶۰۷ هزار و ۵۷۵ رأی (۲٪) بوده است». آنچه که من حیث المجموع می‌توان از این انتخابات در مقایسه با انتخابات گذشته جمع‌بندی کرد اینک:

الف - افزایش میزان آرا مهندسی شده در مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری چهارم، اتفاقی بی‌سابقه بوده است، که در این دوره از انتخابات اتفاق افتاد. زیرا پیش از این معمولاً سطح مشارکت در مرحله دوم انتخابات چه مجلس و چه خیرگان رهبری و چه ریاست جمهوری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «کمتر از مرحله اول بوده است».

ب - دو قطبی شدن انتخابات در مرحله دوم و قرار گرفتن رأی دهندگان بین دو گزینه جبهه اصلاحات حکومتی (به‌خصوص از بعد از خیزش‌های ملی ۹۶ و ۹۸ و ۱۴۰۱ و طرح شعار «اصلاح طلب، اصول‌گرا - دیگه تمومه ماجرا) و اصول‌گرایان آن هم در زمان پروژه «گام دوم

بالاخره و بالاخره و بالاخره مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری چهاردهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در روز جمعه ۱۵ تیرماه ۱۴۰۳ برگزار شد. ستاد انتخابات وزارت کشور رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در روز شنبه ۱۶/۰۴/۱۴۰۳ اعلام کرد: «که در پایان فرایند شمارش آرا، مسعود پزشکیان با کسب اکثریت آرا و با شکست سعید جلیلی، رئیس‌جمهور ایران شد». طبق اعلام وزارت کشور دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، «مسعود پزشکیان نامزد مورد حمایت اصلاح طلبان موفق شد ۱۶ میلیون و ۳۸۴ هزار و ۴۰۳ رأی (از بیش از ۳۰ میلیون و ۵۳۰ هزار رأی مأخوذه در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری) را از آن خود کند».

از اینجاست که آقای پزشکیان با شکست سعید جلیلی (۱۳/۵ میلیون رأی)، «نامزد مورد حمایت خامنه‌ای و اصول‌گرایان» رئیس‌جمهوری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود. مطابق اعلان وزارت کشور دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، در دور دوم انتخابات مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «بیش از ۳۰ میلیون نفر، معادل ۴۹/۸ درصد» از واجدین شرایط رأی‌دهی، شرکت کردند. در دور نخست این انتخابات نرخ مشارکت «۴۰ درصد» اعلام شده بود، که مسعود پزشکیان در دور اول با کسب ۱۰ میلیون و ۴۱۵ هزار رأی، (۴۲/۴۵٪) و سعید جلیلی با جلب ۹ میلیون و ۴۷۳ هزار رأی (۳۸/۶۱٪) از دو نامزد دیگر یعنی محمد قالیباف و مصطفی پورمحمدی پیشی گرفتند. ولی در دور اول به دلیل اینکه «هیچ‌یک موفق به کسب بیش از ۵۰ درصد آرا نشدند، دو نفر اول و دوم به‌دور دوم راه یافتند» بنابراین، مطابق اعلان وزارت کشور دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، در دور دوم انتخابات، «نرخ مشارکت به ۵۰ درصد نرسید و ۶۰۷ هزار رأی باطله دادند» چرا که آنچنانکه مطرح کردیم، طبق اعلان وزارت کشور دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، در مجموع ۳۰ میلیون و ۵۳۰ هزار و ۱۵۷ نفر شرکت کردند، که معادل ۴۹/۸ درصد از بیش از ۶۱ میلیون و ۴۳۳ هزار واجد شرایط رأی‌دهی بوده است، که از این «میزان رأی مسعود پزشکیان ۱۶ میلیون و ۳۸۴ هزار و ۴۰۳ رأی (یعنی ۵۳/۶٪) شد و سعید جلیلی

انقلاب» یا یکپارچه شدن قدرت حزب پادگانی خامنه‌ای.

ج - آنچه از افزایش مشارکت در مرحله دوم انتخابات مهندسی شده دولت چهاردهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای ما قابل فهم است اینکه این افزایش به خاطر «حب علی نبوده، بلکه به خاطر بغض معاویه می‌باشد» که بخشی از مردم در انتخابات دوم شرکت کردند. توضیح اینکه بدون تردید می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «افزایش مشارکت در مرحله دوم انتخابات، به خاطر مخالف با سعید جلیلی نماینده راست بخش اصول‌گرایان حکومتی و انتخاب بد از بدتر می‌باشد، نه به خاطر بازتولید اصلاح‌طلبان حکومتی.»

یادمان باشد که مسعود پزشکیان در تبلیغات انتخابات رئیس‌جمهوری به‌خصوص در مرحله دوم تمام تلاشش بر این بود که «بین رویکرد اصلاح‌گرایان وابسته به سید محمد خاتمی و رویکرد راست سعید جلیلی جایگاه خودش را تعریف نماید» بنابراین می‌توانیم داوری کنیم که «همین کمتر از ۵۰ درصد مشارکت مشمولین حق رأی در انتخابات مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی، دلالت بر آن دارد که مخالفت مردم با اصول‌گرایان حزب پادگانی خامنه‌ای عامل پیشی گرفتن پزشکیان از سعید جلیلی شده است.»

د - عدم مشارکت اکثریت مشمولین واجد حق رأی که حتی طبق آمار مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «بیش از ۵۰ درصد مشمولین واجد حق رأی در این انتخابات مهندسی شده چه در مرحله اول و چه در مرحله دوم شرکت نکرده‌اند» که این اکثریت عدم مشارکت در انتخابات مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای علاوه بر اینکه نشان دهنده «کثرت عظیم جنبش نافرمانی مدنی می‌باشد» خود نشان دهنده آن نیز هست

که بخش عظیمی از مردم ایران با این ساختار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مخالفند، و «خواهان تغییر و تحول اساسی ساختاری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی می‌باشند.»

ه - یکی از مشخصات افراد ستاد انتخابات مسعود پزشکیان وجود «محمد جواد ظریف» بود که به‌عنوان بازیگر اصلی ستاد انتخاباتی او نقش تأثیرگذاری در پیروزی او داشت و در اولین روزهای تبلیغات انتخاباتی نیز مسعود پزشکیان در پاسخ به پرسشی در خصوص حضور فردی چون جواد ظریف در ستاد انتخاباتی‌اش و همچنین در کابینه‌اش برای چیست؟ او گفت: «باید منت نیروهای متخصص را برای حضور در کابینه کشید». مع‌الوصف، از اینجا است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «معمار سیاست خارجی دولت مسعود پزشکیان مانند شیخ حسن روحانی، محمد جواد ظریف می‌باشد». هر چند که به نظر می‌رسد که ممکن است محمد جواد ظریف شخصاً نخواهد وارد کابینه پزشکیان بشود، ولی حتماً وزیر خارجه دولت پزشکیان با نظر او تعیین می‌شود. (مثل محمد صدر، عباس عراقچی و یا علی‌اکبر صالحی و غیره).

و - از دیگر افرادی که در ستاد انتخاباتی مسعود پزشکیان فعالیت می‌کرد، علی طیب‌نیا بود که بدون شک مسعود پزشکیان چه به‌صورت مستقیم و چه به‌صورت غیر مستقیم تیم اقتصادی کابینه خودش که مرکب از وزیر اقتصادی، وزیر راه و مسکن و شهرسازی، وزیر صمت، وزیر جهاد کشاورزی، بانک مرکزی و سازمان برنامه‌مدیریت و برنامه‌ریزی با نظر او تعیین می‌شود. پر روشن است که همه این رویکردهای مسعود پزشکیان مخالف رویکرد خامنه‌ای است که از بعد از خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و ۱۴۰۱ جهت تثبیت هر چه بیشتر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب رویکرد یکدست کردن

قدرت در دست خودش توسط پروژه «گام دوم انقلاب» مطرح می‌کند. بر این مطلب بیفزاییم که مبنای سیاست گام دوم انقلاب خامنه‌ای که همان استراتژی یکدست کردن قدرت در دست خودش می‌باشد بر مبنای:

۱ - چرخش در سیاست خارجی.

۲ - رها ساختن رویکرد تعامل جویانه با آمریکا.

۳ - تکیه بر مقاومت در برابر فشار حداکثری غرب و در رأس آنها آمریکا.

۴ - پیشبرد سیاست تقویت حداکثری.

۵ - توانمندی سوق الجشی نیروی موسوم به محور مقاومت در سطح منطقه.

۶ - گسترش همگرایی با شرق.

۷ - مقابله همه جانبه با غرب.

۸ - تنش زدایی با همسایگان و بهبود مناسبات با رقبای منطقه‌ای.

۹ - چرخش در سیاست داخلی می‌باشد، که از نظر خامنه‌ای نماد اصلی این رویکرد دولت پادگانی ابراهیم رئیسی بوده است. «تمامی این اصول استراتژی خامنه‌ای، کاملاً مخالف با رویکردهای مطرح شده مسعود پزشکیان در جریان مناظره انتخاباتی می‌باشد.»

در این رابطه بود که خامنه‌ای در فردای اعلان نتایج مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری چهاردهم در ۱۷ تیرماه ۱۴۰۳ در جلسه با اعضای دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، «به صورت غیر مستقیم به مسعود پزشکیان هشدار داد و الگوی رئیس‌جمهور در نگاه خود را به او گوشزد کرد.» او همچنین در آن جلسه با اسم بردن مکرر از ابراهیم رئیسی گفت: «این واقعاً الگوست، باید همه یاد بگیرند.» سپس با تأکید بر کلمات

«قلبی» و «عملی» مفهوم «اعتقاد قلبی و التزام عملی به ولایت فقیه» را که پزشکیان مثل همه کاندیداهای انتخابات امضا کرده بود، گوشزد کرد و تصریح نمود که: «رئییسی عزیز به عنوان یک الگو نشان داد، می‌توان به عنوان رئیس‌جمهور یک کشور، از مجموعه این خصوصیات فکری و قلبی برخوردار بود و آن را در عمل دنبال نمود.»

فراموش نکنیم که مسعود پزشکیان در جریان فعالیت‌های انتخاباتی خود که به دانشگاه رفته بود در واکنش به اعتراض دانشجویان نسبت به وابستگی او به خامنه‌ای گفت: «بنده رهبری را قبول دارم، اصلاً ذوب او هستم. شما حق ندارید به کسی که من بهش اعتقاد دارم توهین کنید. حق ندارید به کسی که باور دارم بی‌احترامی کنید.» پیش از این هم در تاریخ ۱۴۰۳/۰۳/۲۷ پزشکیان گفته بود که: «با عوامل توهین کننده به خمینی باید برخورد جدی کرد.»

باری در همین رابطه بود که از بعد از هشدارهای خامنه‌ای به پزشکیان در جلسه کابینه ابراهیم رئیسی در تاریخ ۱۴۰۳/۰۴/۱۷، مسعود پزشکیان «در عکس العمل نسبت به این هشدار خامنه‌ای، در نامه‌ای به اسماعیل هنیه بر حمایت همه جانبه از حماس تأکید کرد.» او در ادامه انتشار پیام‌هایی با تمرکز بر پیشبرد سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی به اسماعیل هنیه، رئیس دفتر سیاسی حماس که آمریکا و اتحادیه اروپا آن را گروهی تروریستی می‌دانند، بار دیگر بر حمایت همه جانبه جمهوری اسلامی از گروه‌هایی که جمهوری اسلامی آنها را گروه‌های مقاومت می‌نامند تأکید کرده است. همچنین در نامه پزشکیان به هنیه، ضمن تقدیر از پیام تبریک او آمده است که: «جمهوری اسلامی تا آزادی قدس شریف به حمایت همه جانبه خود ادامه خواهد داد.» پزشکیان پیش از این نامه در پیامی خطاب به دبیر کل حزب الله لبنان، «بر تداوم حمایت از

این جریان تأکید کرده بود.»

قابل ذکر است که حسین شریعتمداری، نماینده خامنه‌ای در مؤسسه کیهان از این پیام مسعود پزشکیان تقدیر کرده بود. بر این مطلب بیافزاییم که پیشتر سید حسن نصرالله دبیر کل حزب الله لبنان تأکید کرده بود که «تغییر رئیس‌جمهوری در ایران به معنای تغییر در حمایت ایران از حزب الله و دیگر گروه‌های مورد حمایت ایران در منطقه نیست». او همچنین با تبریک پیروزی پزشکیان در انتخابات ایران، «از اینکه او بر استحکام پایه‌های ایران در حمایت از مقاومت صحنه گذاشته تقدیر کرد». علی ایحال، «پزشکیان در خصوص رها کردن برنامه‌های توسعه‌محور و روی آوردن به اقتصاد مقاومتی و بسیج منابع کشور در خدمت اهداف سوق الجیشی (آنچنانکه خامنه‌ای بر آن تکیه می‌کند) تکیه دارد.»

رویکرد و استراتژی خامنه‌ای در تحلیل نهایی عبارت است از «حذف نیروهای توسعه‌گرا و رفرمیست یا اصلاح‌طلبان حکومتی و مسلط سازی مدافعان "گام دوم انقلاب" در دولت و مجلس یا یکدست کردن قدرت در ید خامنه‌ای می‌باشد». آنچنانکه خود خامنه‌ای در سخنرانی ۱۴۰۳/۰۴/۱۷ گفت «تنها دولت ابراهیم رئیسی الگوی آن می‌باشد و لا غیر.»

باری، پارادوکس اساسی که در این شرایط مسعود پزشکیان با تشکیل جمهوری چهاردهم رژیم مطلقه فقهاتی با آن روبه‌رو است اینکه آنچنانکه در مناظره‌های تلویزیونی انتخاباتی در دو مرحله دور اول و دور دوم شاهد بودیم، «پزشکیان خودش را اصلاح‌طلب حکومتی از سلسله سید محمد خاتمی می‌داند» و از طرف دیگر می‌خواهد در چارچوب «گام دوم انقلاب» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای آنچنانکه خامنه‌ای در سخنرانی ۱۷ تیرماه ۱۴۰۳ به او هشدار می‌داد.

در خصوص مانیفست اصلاح‌طلبان حکومتی او باید واقف باشد که سیاست‌های راهبردی اصلاح‌طلبان عبارت است از:

الف - تنش زدایی با غرب، که کاملاً ضد مانیفست گام دوم انقلاب خامنه‌ای است.

ب - انتخابات آزاد، که در مانیفست گام دوم انقلاب خامنه‌ای هر انتخاباتی باید صد در صد مهندسی شده و در چارچوب نظریه استصوابی شورای نگهبان و رأی مطلق شیخ احمد جنتی که آینه رأی خامنه‌ای است صورت بگیرد. یادآوری می‌کنیم، که قبلاً خامنه‌ای در باره درخواست اصلاح‌طلبان حکومتی اعلام کرده بود که در رابطه با سه موضوع او حاضر به مذاکره با اصلاح‌طلبان حکومتی نیست:

۱ - موضوع شکست حصر سران جنبش سبز و در رأس آنها میر حسین موسوی.

۲ - در خصوص رأی استصوابی شورای نگهبان.

۳ - در خصوص رابطه با آمریکا، بنابراین هر سه خط قرمز خامنه‌ای ضد خواسته‌های اصلی اصلاح‌طلبان است.

ج - تأکید بر جمهوریت که در مانیفست گام دوم انقلاب خامنه‌ای آنچنانکه خود او در سخنرانی اخیرش گفته بود، «اصل اساسی این مانیفست اعتقاد قلبی و عملی به ولایت مطلقه فقیه است.»

ه - توسعه‌گرایی که کاملاً مقابل «اقتصاد مقاومتی» خامنه‌ای قرار دارد.

و - حکومت قانون، که کاملاً مخالف حکومت ولایت مطلقه فقیه خمینی و خامنه‌ای است. فراموش نکنیم که مهم‌ترین موضوع حاکم بر قانون اساسی ولایت‌محور رژیم مطلقه فقهاتی موضوع «برتری رأی ولایت‌فقیه بر اخلاق و قانون است» لهذا همین امر باعث گردیده که به قول

معلم کبیرمان شریعتی «استبداد ولایت مطلقه فقهاتی هولناک‌ترین استبداد در تاریخ بشر می‌باشد.»

ز - همدلی با جنبش‌های مدنی، همان موضوعی که از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی آن، به‌صورت جنبشی و خیزش در جامعه ایران اتفاق افتاده است چه در فاز خیزشی ۷۱ و ۹۶ و ۹۸ و ۱۴۰۱ و چه در فاز جنبشی خرداد ۷۶ و تیرماه ۷۸ و خرداد ۸۸ و کلیه جنبش‌های صنفی و مدنی و سیاسی که از سال ۹۶ الی آن در جامعه ایران وجود داشته است، توسط حزب پادگانی خامنه‌ای به‌شدت سرکوب گشته است و همه این حرکت‌های مدنی پیوسته و علی‌الدوام به‌عنوان دشمن شماره یک حزب پادگانی خامنه‌ای بوده که بدون تردید یکی از هدف‌های اصلی تکوین پروژه یکدست کردن قدرت در دست خامنه‌ای یا گام دوم انقلاب حزب پادگانی خامنه‌ای فراهم کردن شرایط برای سرکوب هرچه بیشتر این حرکت‌های مدنی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بوده است.

ح - «خشونت پرهیزی»، که در رویکرد و مانیفست خامنه‌ای تحت‌عنوان «خشونت‌گرایی» برای سرکوب هرچه بیشتر جهت قلع و قمع هر گونه حرکت اجتماعی و سیاسی و مدنی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد.

باری، تحریم (طبق آمار مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) «بیش از شصت درصدی» دور اول انتخابات و «بیش از پنجاه درصدی» دور دوم انتخابات مردم نشان می‌دهد که ترفندهای جدید رژیم مطلقه فقهاتی، در خصوص گرم کردن تنور انتخابات برعکس انتخابات دو دهه ۷۶ تا ۹۶ که تنور گرم انتخابات باعث به حرکت در آوردن طبقه متوسط شهری به عرصه انتخابات می‌شد، در این دوره در ادامه انتخابات اسفند ۹۸ و خرداد ۱۴۰۰ و اسفند ۱۴۰۲، حرکت جنبش

نافرمانی مدنی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران مانع از حرکت طبقه متوسط شهری و اردوگاه عظیم زحمت‌کشان به عرصه انتخابات شده‌است.

در انتخابات دوره چهاردهم ریاست‌جمهوری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، چیدمان کاندیداهای مورد تأیید شورای نگهبان که ابتدا ۶ نفر بودند، نشان می‌داد که آنچنانکه در سرمقاله شماره قبل نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی، سیاسی، جنبشی، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کردیم «انتخابات چهاردهم رئیس‌جمهوری بازتولید انتخابات دوره سیزدهم رئیس‌جمهوری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، که در خرداد ۱۴۰۰ صورت گرفت، می‌باشد» از آنجایی که در انتخابات خرداد ۱۴۰۰:

اولاً انتخابات در چارچوب «گام دوم انقلاب» یا پروژه یکدست کردن قدرت در دست خامنه‌ای بود.

ثانیاً در انتخابات خرداد ۱۴۰۰ دو نفر به‌عنوان نماینده اصلاح‌طلبان حکومتی بودند که یکی از آنها در نیمه راه تبلیغات کاندیداها کنار رفت و تنها نفر دیگر ناصر همتی باقی‌ماند، که در کنار ابراهیم رئیسی رقابت انتخابات را تا پایان ادامه‌داد و نفر دوم بعد از رئیسی شد. سه نفر دیگر در آخرین روز رقابت طبق طرح مهندسی از پیش به نفع ابراهیم رئیسی کنار رفتند.

ثالثاً در انتخابات خرداد ۱۴۰۰ با اینکه طبق پروژه از قبل طراحی شده قرار بر این بود که در آخر با رقابت بین ابراهیم رئیسی و ناصر همتی انتخابات صورت قطبی پیدا کند، و با قطبی شدن تنور انتخابات گرم شود تا تعداد شرکت‌کنندگان مشمولین حق رأی دادن در انتخابات به بیش از نصف آنها برسد، اما از آنجایی که ناصر همتی نتوانست نظر بخشی از اصلاح‌طلبان حکومتی جلب کند، همین امر باعث گردید که

پروژه قطبی کردن انتخابات در خرداد ۱۴۰۰ با شکست روبه‌رو بشود و مشارکت به حداقل خود برسد. لهندا، اگر چه در انتخابات کاملاً مهندسی شده خرداد ۱۴۰۰، ابراهیم رئیسی با حداقل رأی به قدرت رسید، ولی آنچه که در آن مرحله مهم بود اینکه خامنه‌ای توانست برای اولین بار به رئیس‌جمهوری در راستای «گام دوم انقلاب» یا پروژه یک دست کردن قدرت در دست خودش دست پیدا کند.

در خصوص انتخابات کاملاً مهندسی شده دور چهاردهم رئیسی جمهوری که در دو مرحله ۸ و ۱۵ تیرماه ۱۴۰۳ برگزار گردید، بر پایه آنچه در سرمقاله شماره گذشته نشر مستضعفین مطرح کردیم، برنامه خامنه‌ای ابتدا این بود که مانند انتخابات خرداد ۱۴۰۰، دولت چهاردهم با الگوی از دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در کادر پروژه «گام دوم انقلاب» یا پروژه یکدست شدن قدرت در دست خودش به انجام برساند. مع‌الوصف، از ۶ نفر کاندیداهایی که از فیلترینگ استصوابی شورای نگهبان عبور کردند دو نفر در شکل اصلاح‌طلب بودند که یکی از آنها صورت صوری داشت (یعنی مصطفی پورمحمدی که از اعضای دادگاه مرگ خمینی در تابستان ۶۷ بود) و یکی دیگر هم مسعود پزشکیان بود یعنی کسی که «در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۴۰۰ توسط شورای نگهبان رد شده بود، و در جریان انتخابات مجلس دوازدهم در اسفند ۱۴۰۲ توسط هیئت اجرایی انتخابات رد صلاحیت شده بود، اما در انتخابات رئیس‌جمهوری چهاردهم هم قرار بر این شد که به‌عنوان اصلاح‌طلبان حکومتی نقش ناصر همت در انتخابات ۱۴۰۰، دولت سیزدهم بازی کند» و در صف دیگر (اگرچه دو نفر از آنها صوری بودند) نظر خامنه‌ای بر قالیباف به‌عنوان نفر اصلی بود و خود خامنه‌ای در ۸ تیرماه به نام محمد باقر قالیباف رأی خود را به صندوق

انداخت، اما حمایت راست اصول‌گرایان از سعید جلیلی (برعکس انتخابات خرداد ۱۴۰۰ که به نفع ابراهیم رئیسی کنار رفت) آمار بالایی از حامیان راست اصول‌گرایش، «مانع از کنار رفتن او از صف کاندیداها شد». در نتیجه همین امر باعث گردید که به‌جای سعید جلیلی، قالیباف که آرا کمتری نسبت به سعید جلیلی به‌دست‌آورد، از مرحله دوم محروم شد و در مرحله دوم انتخابات به‌صورت قطبی بین سعید جلیلی از راست اصول‌گرایان و مسعود پزشکیان از اصلاح‌طلبان حکومتی برقرار گردید.»

رأی نسبتاً بالای مسعود پزشکیان در مرحله اول، باعث تشویق او جهت گرم کردن تنور انتخابات در مرحله دوم به نفع خودش (در چارچوب گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی سید محمد خاتمی) گردید. مع‌هذا، «بازار جدال بین مسعود پزشکیان و سعید جلیلی آن‌چنان گرم شد، که سعید جلیلی از قافله عقب افتاد و نتیجه آن شد که برنده نهایی در مرحله دوم خود مسعود پزشکیان بشود». البته آن‌چنانکه فوقاً مطرح کردیم «اکنون مسعود پزشکیان به‌خاطر پارادوکس‌های فوق، در دوران رئیس‌جمهوری چهاردهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در برابر مسیر بسیاری سختی قرار گرفته است». علی‌ایحال، پرسیدنی است که آیا آن‌چنانکه خامنه‌ای می‌خواهد، مسعود پزشکیان می‌تواند با پیروی از الگوی ابراهیم رئیسی وارد پروژه «گام دوم انقلاب» یا پروژه یکدست کردن قدرت در دست خامنه‌ای بشود؟ یا آن‌چنانکه خودش در تبلیغات انتخابات به مردم قول داده است، از این چارچوب خارج می‌شود، و در چارچوب مانیفست اصلاح‌طلبان حکومتی عمل خواهد کرد؟ باید منتظر زمان بمانیم تا ببینیم، او کدامین راه را دنبال خواهد کرد.

پایان

بحران‌های مرکب اقتصادی در شرایط

بعد از انتخابات دوره چهاردهم رئیس جمهوری و دوره دوازدهم مجلس رژیم مطلقه فقهائی

و اداری می‌کنند که «سخن از بحران‌های مرکب رژیم مطلقه فقهائی هر چند محدود بگویند» و همین امر باعث گردید که «در زمان مناظره نامزدها فضای تحمل برای حزب پادگان‌ی خامنه‌ای تنگ و تنگ‌تر بشود» چرا که همین اشاره‌های اندک آنها به ابر بحران‌های مرکب رژیم مطلقه فقهائی حاکم باعث می‌گردد که «توده‌های مردم ذره‌ای از اقیانوس درد و رنج و بدبختی که در ۴۵ سال گذشته در رژیم مطلقه فقهائی دیده و چشیده‌اند به مصداق آش آن قدر شور شده که صدای آشپزهای رژیم مطلقه فقهائی حاکم هم‌بر آمده است ذره‌ای از اقیانوس درد خود را از زبان آنها بشنوند». هر چند که عکس العمل توده‌ها در برابر جنگ زرگری این نامزدها کسب قدرت خواهد

یکی از ویژگی‌های انتخابات ریاست جمهوری در طول ۴۵ سال گذشته در رژیم مطلقه فقهائی حاکم این بوده است که «تضاد بین نامزدها برای کسب رأی بیشتر، این نامزدها را مجبور می‌سازد، تا مقداری از مشکلات مردم سخن بگویند». اگر چه خود این نامزدها به خوبی می‌دانند که هر کدام از آنها که وارد پاستور و مجلس رژیم مطلقه فقهائی حاکم بشود، در برابر فرامین ولی مطلقه فقیه «کار جز گفتن قابل قبول (بوقلمون وار) ندارند». آنها حداقل بعد از ۴۵ سال که از عمر رژیم مطلقه فقهائی تجربه کرده‌اند، به خوبی می‌دانند که دیگر این امامزاده‌ها (ریاست جمهوری، نماینده مجلس، خبرگان و غیره) بخاری بلند نمی‌شود «و اگر کور نکنند، هرگز نمی‌توانند شفائی برای مردم نگون بخت ایران حاصل نمایند» و حداکثر بعد از ۸ سال، یا مانند اکبر هاشمی رفسنجانی در استخر فرح به حساب‌اش می‌رسند و یا مانند سید محمد خاتمی پس از ۸ سال در آخر اعلام می‌کند که «من در این نظام یک تدارک‌اتچی بیشتر نبودم» و یا مانند شیخ حسن روحانی باز بعد از ۸ سال شعار دادن و لباس اصلاح طلب و اعتدالی و اصول‌گرا جهت رأی جمع کردن و ریاست جمهوری شدند، به تن کرد، بعد از اینکه حزب پادگان‌ی خامنه‌ای توسط فیلترینگ شورای نگهبان خود، حتی از انتخابات خبرگان رهبری که در طول چهار دهه گذشته عضو آن بوده است «رد صلاحیت کردند» در شکوائیه سرگشاده به خامنه‌ای نوشت: «عالی‌ترین مقام منتخب مستقیم مردم، حتی در حد یک شهروند هم از حق آزادی بیان برخوردار نیست... من می‌دانم علت حساسیت برای حضور برخی از منتخبان تأثیرگذار در مجلس خبرگان به‌ویژه در این دوره چیست... می‌دانم دوره ششم خبرگان، دوره‌ای مهم و سرنوشت‌ساز و حضور من و افرادی چون من در آن از نظر فقهای شورای نگهبان نگران کننده است.»

باری با همه این احوال حرص و جوش زائدالوصف نامزدها جهت ورود به پاستور و جمع آوری رأی مردم برای انجام این کار، حتی آنها را

بود، که «در چارچوب آمارهای مهندسی رژیم مطلقه فقهاتی حدود ۶۰ درصد مشمولین حق رأی مردم ایران در این انتخابات شرکت نکردند» که خود این آمارهای مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم «نشان دهند عظمت اقیانوس جنبش نافرمانی مدنی در رژیم مطلقه فقهاتی می باشد، همان عظمت که از اقیانوس جنبش نافرمانی مدنی در این شرایط ابر بحران جانشینی دیکتاتور (خامنه‌ای) موجودیت و مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش کشیده است.»

علی ایحال همه اینها باعث گردید که «خود انتخابات مهندسی شده، به عنوان یک ابر بحران برای این رژیم در آمده است». به طوری که خود خامنه‌ای پس از انتخابات ۸ تیر ۱۴۰۳ (دور اول ریاست جمهوری چهاردهم) بالاخره پس از سالها سکوت مجبور شد که این بار سکوت خود را بشکند و در برابر بیش از ۶۰ درصد عدم مشارکت مشمولین حق رأی سخن بگوید. او گفت: «در مرحله انتخابات، مشارکت مردم آن چنان که انسان توقع داشت نبود و کمتر از آن مقداری بود که توقع داشتیم و حدس زده می شد» او در ادامه به صورت مضحکی گفت: «اگر کسی تصور کند که این عده‌ای که رأی نداده‌اند به خاطر این بوده است که با نظام مخالف بودند، سخت در اشتباه هستند، این فهم صد در صد اشتباه است» او در توجیه این سخن خود باز گفت: (کسی که رأی نداده) «مشکل دارد، گرفتاری دارد، کار دارد، حوصله ندارد، وقت نمی کند، انواع و اقسام موانع برای این کار وجود دارد.»

یادمان باشد که خود همین خامنه‌ای سه روز قبل از آن، در روز ۸ تیرماه ۱۴۰۳ در پای صندوق رأی دهی گفت: «دوام جمهوری اسلامی، قوام جمهوری

اسلامی، عزت جمهوری اسلامی، آبروی جمهوری اسلامی در دنیا متوقف به حضور مردم است... اینکه شما می گوئید بعضی ها مرددند من وجهی برای تردید پیدا نمی کنم. یک کار آسانی است که نتایج مهمی دارد». مع الوصف، با همه این روضه خوانی ها بالاخره کار به آنجا رسید که روزنامه حکومتی هم میهن در ۱۹ تیرماه طی گزارشی نوشت: «انتخابات چهاردهم ریاست جمهوری در حالی دور اول و دوم خود را پشت سر گذاشت که درصد مشارکت پایین مردم در این انتخابات، نقطه عطفی در تمام انتخابات های برگزار شده بعد از انقلاب بود. مردمی که اعتراض شان را به وضعیت عمومی کشور نشان دادند. لازم به ذکر است که مسعود پزشکیان چند بار بر این درصد پایین مشارکت تأکید کرد و گفت: «۶۰ درصد مردم ما را نخواسته اند و باید صدای شان شنیده شود.»

باری، در شرایطی که بحران حاد اقتصادی، سقوط ارزش آزاد پول ملی، نرخ منفی و سقوط آزاد رشد اقتصادی، جهش تورم بالای ۵۰ درصد، سقوط شتابان اقتصاد، قدرت خرید و افزایش ساعت مره و دقیقه مره گرانی، هزینه های زندگی با شتابی کم سابقه، افزایش خط فقر به پنج برابر دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۳، سقوط بیش از ۸۰ درصد جامعه ایران به زیر خط فقر، همه گیری فساد ساختاری و سیستمی چند لایه ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، شکل گیری هزار توی سیستم بحران های نظم حاکم، از بحران فقر و شکاف طبقاتی، بحران مشروعیت، بحران موجودیت، بحران اجتماعی، بحران زیست محیطی، بحران رکود اقتصادی، همراه با تورم ها، بحران مالی، بحران سیاسی حاصل انسداد فضای سیاسی، بحران فلج کننده سرمایه داری، بحران سونامی بیکاری، بحران حاشیه نشینی بیش از ۲۲ میلیون نفر از جمعیت

کشور، بحران اجتماعی مولود سیستم آپارتاید تو در توی رژیم اعم از بحران آپارتاید جنسیتی، آپارتاید مذهبی، آپارتاید قومیتی بدون تردید در این شرایط «عامل اساسی رشد نجومی جنبش نافرمانی مدنی در پای صندوق‌های رأی هستند»، به خصوص که اکنون جنبش نافرمانی مدنی ایران در شرایط پس از سه خیزش عظیم ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و سال ۱۴۰۱ قرار گرفته است.»

یادمان باشد که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۸ سال حیات درونی و برونی خود (چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده است که «تنها مسیر به حرکت در آوردن اردوگاه عظیم کار و زحمت و گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، تکیه بر رویکرد جنبش نافرمانی مدنی توسط کاهش هزینه مشارکت در مبارزه برای همه مردم ایران است» و پیوسته و علی‌الدوام در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و رویکرد تکیه‌بر جنبش نافرمانی مدنی بوده است که «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، عامل شکست جنبش چریکی و ارتش خلقی چه مذهبی (مجاهدین خلق) و چه غیر مذهبی (مارکسیست‌ها) در طول بیش از نیم قرن گذشته در جامعه بزرگ ایران، در چارچوب عدم توانایی رویکرد پیشاهنگی چریکی و ارتش خلقی، نسبت به کاهش هزینه مبارزه برای توده مردم ایران و عدم توانایی جنبش چریکی و ارتش خلقی در بیش از نیم قرن گذشته، بر عدم تکیه‌بر استراتژی آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی افقی (نه عمودی و سازمانی) گروه‌های مختلف جامعه ایران در بستر زندگی و مبارزه صنفی و مدنی و سیاسی روزمره آنها بوده است» و در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش پیشگامان مستضعفین

ایران در ۴۸ سال گذشته، وظیفه اصلی کنشگران جنبش پیشگامان در رابطه با جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پایین، این بوده است:

۱ - تکیه بر خودسازماندهی آنها.

۲ - خودآگاهی‌یابی دموکراتیک آنها.

۳ - خودرهبر جمعی درون‌زای تکوین یافته از پایین آنها، می‌باشد.

باری آنچه که در این شرایط «باعث اعتلای حرکت جنبش نافرمانی مدنی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده‌است، اینکه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران امروز به شرایطی پای گذاشته‌است که بیکاری ابعاد انفجاری یافته، امنیت شغلی به شدت کاهش یافته، جامعه بزرگ ایران یکی از عمیق‌ترین نابرابری‌های طبقاتی تاریخ گذشته ایران تجربه می‌کند، موج رو به گسترش فقر مطلق فراگیر شده‌است، بازگشت قحطی، گرسنگی، بیماری‌های ناشی از سوءتغذیه و مرگ میر کودکان شتابان شده‌است، زاغه نشینی و حاشیه نشینی الگویی شده برای سکونت، بخش بزرگی از شهرنشینان آب آلوده، هوای آلوده، سهم اکثریت از نیازهای اولیه حیات مردم ایران شده‌است، خیریه‌ها و نوانخانه بدیلی برای تأمین اجتماعی گردیده، فروش کلیه جانمایی برای فروش بلیط بخت آزمایی و سیگار و فال حافظ شده، رونق کار کودکان، تن‌فروشی، غوطه خوردن در مرداب اعتیاد، پناه بردن به خودکشی به‌عنوان راهی برای رهایی از تحقیر و فلاکت گسترش پیدا کرده است»، مع‌هذا، بر این اساس است که می‌توان داوری کرد «جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در این شرایط که هم شرایط ذهنی و هم شرایط عینی جهت اعتلای

حرکت‌های گسترده اعتراضی توده‌ها بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم شده‌است، بدون تردید جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در این شرایط آماده اعتلای عظیم جنبش‌های صنفی و سیاسی و مدنی، و همچنین اعتلای عظیم خیزش‌های ملی در ادامه خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و سال ۱۴۰۱ می‌باشد.»

پروشن است که سیر تحول جنبشی و خیزشی گذشته جامعه ایران نشان می‌دهد که این حرکت‌های جنبشی و خیزشی روندی رو به اعتلا نسبت گذشته خود دارند. نزدیک به نیم قرن است که تهیدستان شهری در حرکت‌های خیزشی، در فضای سیاسی جامعه بزرگ ایران در حال حرکت می‌باشند. همان تهیدستان شهری که در سال ۵۷، خمینی و حواریونش را بر دوش گرفتند و به قدرت رساندند. فراموش نکنیم که تهیدستان در جامعه ایران، اشاره به آن‌هایی است که «از دسترسی به وسایل معیشتی محروم هستند» و به بیان دیگر همان «۶۰ درصد از جامعه ایران است که امروز در فقر نسبی و فقر مطلق به سر می‌برند.»

باری، در خصوص وضعیت و شرایط اینها، بر اساس گزارش مرکز پژوهش مجلس یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «مصرف گوشت قرمز در کشور از نزدیک به یک کیلو در سال ۱۳۹۰، به کمتر از ۴۰۰ گرم در سال ۱۴۰۲ رسیده است» و برآوردهای متخصصان سیاستگذاری تغذیه «برای سال جاری نیز نصف شدن سرانه مصرف گوشت قرمز نسبت به سال گذشته یعنی ۲۰۰ گرم پیش‌بینی می‌کنند» لهذا از اینجا است که می‌توان دوازی کرد که «مهم‌ترین کالای مصرفی به‌منظور تأمین پروتئین با کیفیت برای خانوارها، از سبد مصرف خانوارها حذف شده‌است.»

نیمی از میانگین خط قرمز استانداردهای حداقلی جهانی (یعنی نیمی از ۲۱۰۰ کیلو کالری) سقوط کرده است» و این امر به‌معنای کاهش شدید توان جسمی نیروی کار و افزایش شدید هزینه سبد درمان کشور است.

گروه اقتصادی مسعود پزشکیان که زیر نظر طبینیا قرار داشتند، در دومین برنامه مناظره تلویزیونی میان نامزدهای چهاردهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری، «حسب حساسیت‌های مسئولیتی خود پزشکیان که در دوران تصدی مسئولیت وزارت بهداشت یک گراف تصویری آماری از سقوط آزاد کالری مصرفی ایرانیان از ابتدای دهه ۹۰ به این سوء به نمایش می‌دادند، که از افزایش عمق و شدت گسترش سوء تغذیه در میان ایرانیان حکایت دارد. ژرفای فاجعه آنجا مشخص می‌شود که بر خلاف مدعیات مخالفان بگرام و کسانی که تحریم‌ها را نعمت می‌دانند، این سقوط آزاد اقتصاد ایران، با تحریم‌های یک جانبه خارجی پیوند دارد.»

همچنین بر اساس گزارشی که مرکز پژوهش‌های مجلس یازدهم در سال گذشته منتشر کرد «سرانه مصرف گوشت قرمز در کشور از نزدیک به یک کیلو گرم در سال ۱۳۹۰، به کمتر از ۴۰۰ گرم در سال ۱۴۰۲ رسیده است» و برآوردهای متخصصان سیاستگذاری تغذیه در ایران «برای سال جاری نیز نصف شدن سرانه مصرف گوشت قرمز نسبت به سال گذشته یعنی ۲۰۰ گرم پیش‌بینی می‌کنند» لهذا از اینجا است که می‌توان دوازی کرد که «مهم‌ترین کالای مصرفی به‌منظور تأمین پروتئین با کیفیت برای خانوارها، از سبد مصرف خانوارها حذف شده‌است.»

در گزارش یاد شده که از سوی مرکز پژوهش‌های مجلس یازدهم منتشر شد، «شکاف کالری مصرفی

گذاشته‌است» نان‌های مصرفی در کشور نیز بر خلاف وعده‌های دولتمردان مبنی بر غنی‌سازی نان، «از کیفیت غذایی بسیار پایینی برخوردار بوده و از فیبر و پروتئین و مواد معدنی تهی هستند» و این در حالی است که بسیاری از کشورهای فقیر به‌منظور فقرزدایی توان جسمی در نیروی کار، اقدام به غنی‌سازی نان از طریق افزودن ویتامین‌ها و مواد معدنی و فیبر می‌کنند و از این رو کالای کم‌کشش را با حداکثر کیفیت به شهروندان می‌رسانند.

مطابق با آمارهای رسمی، «بیش از ۳۰ درصد از ایرانیان با فقر مطلق دست و پنجه نرم می‌کنند» و این موضوع باعث شده‌است تا «دست کم این زنگ خطر را برای یک سوم ایرانیان با شدت بیشتری به صدا در بیاورد که کاهش میزان سرانه کالری مصرفی ایرانیان به سطح نیمی از میانگین خط قرمز استانداردهای حداقلی جهان که ۲۱۰۰ کیلو کالری رسیده است.»

«تورم بالای ۴۰ درصد در هفت سال اخیر و داشتن ۹ سال با میانگین چنین نرخ تورمی در ۱۲ سال گذشته، به‌شدت در رابطه معنادار فقر با افزایش نرخ تورم صحنه می‌گذارد» آمار مربوط به «میزان آهن و کمبود آن و سایر مواد معدنی به‌ویژه روی و هم‌چنین کمبود شدید کلسیم و ویتامین D در مادران باردار که پیشتر مورد اشاره اعضای انجمن تغذیه ایران قرار گرفته است، پرده از فرو چاله بزرگ‌تری از مساله گرسنگی در کشور در این شرایط به‌خصوص بر می‌دارد.

پایان

به‌طور خاص به نمایش در آمده است، به‌طوری که دهک دهم درآمدی در کشور ۳۲۸۴ کیلو کالری سرانه مصرف را به‌شکل روزانه به ثبت رسانده، و نخستین دهک درآمدی (که همان فقیرترین افراد جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد) کمتر از ۱۴۹۷ کیلو کالری به‌شکل روزانه مصرف کرده‌اند». شاخص «مصرف ماهانه گوشت مرغ نیز همچنان نزولی است، سرانه مصرف هر فرد در ماه از یک کیلو و ۷۰۰ گرم به کمتر از یک کیلو و ۴۰۰ گرم در ماه به‌ازای هر فرد کاهش یافته‌است»، «میانگین مصرف شیر پاستوریزه نیز حسب آمار با کاهشی مهیب از ۳ کیلوگرم در هر ماه به‌ازای هر نفر، به حدود یک کیلو در هر ماه برای هر نفر کاهش پیدا کرده است». میزان مصرف تخم مرغ نیز با کاهشی «بیش از ۱۰ درصدی نسبت به سال ۹۰ از اعمال فشار بر سبد پروتئینی خانوارها حکایت دارد.»

این کاهش میزان مصرف سرانه حتی «شامل کربوهیدرات‌های پر مصرفی همانند برنج نیز شده‌است، که با کاهشی از سطح ۳ کیلو و ۱۰۰ گرم در ماه به حدود یک و نیم کیلو در سال رسیده است و به‌طور میانگین کیفیت برنج مصرفی نیز سیر کاهشی به خود گرفته است و شامل بی کیفیت‌ترین ارقام برنج خارجی می‌شود، خط قرمزی که جدی گرفته نشده است». میزان صرف اقلام یاد شده «تحت الشعاع افزایش سهم اجاره‌بها، از سبد هزینه‌های مصرفی خانوارها قرار گرفته است». برای مثال در آبان‌ماه گذشته نیز رئیس دانشگاه علوم پزشکی بهشتی با بیان اینکه «حدود ۶۰ درصد از کالری مورد نیاز ایرانیان از طریق نان به مثابه قوت غالب تأمین می‌شود» او مهر تأیید دیگری بر این مدعا زد که «سبد غذایی مصرفی ایرانیان همه خطوط قرمز را پشت‌سر

بر علیه دولت مصدق باید بگوئیم که

دولت مصدق یگانه دولت قانونی، ملی و دموکراتیک تاریخ ایران و مصدق مردی برای تمام تاریخ پیشین می‌باشد

رضاخان، نگوید مصدق هوادار خاندان قاجار است». یادمان باشد که خانواده مصدق رابطه خویشاوندی با خاندان قاجار داشتند. لذا مصدق در این سخنرانی در این رابطه می‌گوید: «بنده مدافع اشخاصی که برای وطن خودشان کار نکنند و جرئت و جسارت حفظ مملکت‌شان را نداشته‌باشند و در موقع خوب از مملکت استفاده نکنند، و در موقع بد از مملکت غایب بشوند، نیستم. اگر دوست حقیقی و قوم و خویش خودم هم باشد، بنده مدافع او نیستم.»

ثالثاً مصدق در این سخنرانی در خصوص شاه شدن رضا خان میرپنج می‌گوید: «اگر ما قائل شویم که آقای رئیس الوزراء (یا رضا خان میرپنج)

مصدق برای اولین بار در دوره پنجم مجلس شورای ملی به نمایندگی از مردم تهران به مجلس راه پیدا کرد و در همان دوره پنجم مجلس شورای ملی بود که مستقیم با کودتا و دولت رضا خان میرپنج مخالفت ورزید و در سخنرانی خود در مجلس پنجم توسط دفاع از قانون اساسی مشروطه با تغییر قانون اساسی (توسط نمایندگان دست‌ساز رضاخان در مجلس پنجم) در جهت شاه شدن رضاخان، جلسه را ترک کرد، تا در تغییر قانون اساسی شرکت نداشته‌باشد. در خصوص آرایش مطالب گفته شده او در سخنرانی جلسه فوق مجلس پنجم:

اولاً مصدق با بیان «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمد رسول الله» در آغاز این سخنرانی به‌دنبال آن بود که «جلو تبلیغات سوء رضاخان میرپنج بر علیه خودش را بگیرد». یادمان باشد که رضا خان در آن زمان برای نفی دشمنان‌اش «برچسب کمونیستی و وابسته به شوروی می‌زد» مصدق با «این شهادت علاوه بر اعلام مسلمان بودن‌اش، تبلیغات سوء رضاخانی را به چالش می‌کشید.»

ثانیاً در این سخنرانی، مصدق «کل خاندان قاجار را فاسد می‌داند و غیر قابل دفاع توسط او می‌خواند». علت طرح این موضوع توسط مصدق به‌خاطر آن بود که او می‌خواست که در مخالفت با تغییر قانون اساسی و جانشین کردن خاندان پهلوی (به‌جای خاندان قاجار به‌دست نمایندگان دست‌ساز رضاخان در مجلس پنجم) رضاخان در حمله به او به‌خاطر عدم‌تغییر احمد شاه و جانشینی

پادشاه بشوند، آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند، و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می‌کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد، شاه هستند، رئیس الوزراء هستند، فرمانده کل قوا هستند، بنده اگر سرم را ببرند تکه تکه‌ام بکنند و آقا سید یعقوب هزار فحش به من بدهد زیر بار این حرف‌ها نمی‌روم.»

رابعاً مصدق در این سخنرانی در دفاع از مشروطیت می‌گوید: «بعد از بیست سال خونریزی، آقای سید یعقوب شما مشروطه‌خواه بودید، آزادی‌خواه بودید، بنده خودم در این مملکت شما را دیدم که بالای منبر می‌رفتید و مردم را دعوت به آزادی می‌کردید... چرا (برای مشروطیت) مردم را به کشتن دادید؟ می‌خواستید از روز اول بیاید بگویید که ما دروغ گفتیم، مشروطه نمی‌خواستیم... ما قانون اساسی داریم، ما مشروطه داریم، ما شاه داریم، ما رئیس الوزراء داریم، ما شاه غیر مسئول داریم که به موجب اصل ۴۵ قانون اساسی از تمام مسئولیت‌ها مبرا است و فقط وظیفه‌اش این است که هر وقت مجلس رأی عدم اعتماد خودش را به موجب اصل ۶۷ قانون اساسی به یک رئیس دولت یا یک وزیری اظهار کرد آن وزیر می‌رود توی خانه‌اش می‌نشینید، آن وقت مجدداً اکثریت مجلس یک دولتی را سر کار می‌آورد.»

خامساً در این سخنرانی مصدق در رابطه با جایگاه قانون اساسی گفت: «بنده قانون اساسی را یک قانون الهی نمی‌دانم که قابل تغییر نباشد، بلکه قانون اساسی را کار بشری می‌دانم و بشر هم او را باید تغییر بدهد ولی وقتی یک ضرورت تامی پیدا کند و تمام معایب و محاسن‌اش سنجیده شود و عجله در کار نباشد و با اشخاصی که

خیرخواه مملکت هستند مشورت شود، ولی نه به یک عجله و شتابی که امروز اگر این شجره خبیثه بیخ‌بر نشود مملکت فلان می‌شود، این را بنده ضروری و فوری نمی‌دانم. حالا بنده هم می‌گویم ضروری است ولی فوری نمی‌دانم که شما یک قانون اساسی را که در واقع استقلال ما را حفظ می‌کند و یک قانون اساسی که اسلامیت و قومیت ما را حفظ می‌کند، امروز که هزار طور ایراد هست تغییر بدهند، بنده که صلاح نمی‌دانم و البته آقایان محترم هم مقصودشان این نیست که یک مواد از قانون اساسی را تغییر بدهند که در سیاست بین‌المللی مؤثر باشد. ولی عرض کنم که این‌طور تغییر ماده قانون اساسی یک سابقه می‌شود که قانون اساسی را به کلی سست و متزلزل می‌کند، که هر ساعت یک نفر اراده کرد، بیاید این اصولی را که بنده برای شما خواندم این اصولی را که همه‌چیز ما را تأمین می‌کند تغییر بدهد. در صورتی که مجلس رئیس نداشته‌باشد و یک وکلای بدون فکر نکرده بیایند اینجا رأی بدهند که ما می‌خواهیم قانون اساسی را تغییر بدهیم، قانون اساسی یک چیزی نیست که یک کسی از توی خانه‌اش بیاید و بگوید می‌خواهم قانون اساسی را تغییر بدهم. قانون اساسی را باید فکر کرد و دید چه طور باید تغییر داد و چه چیزش را می‌خواهید تغییر بدهید و در چه موقع می‌خواهید تغییر بدهید؟»

مصدق در پایان سخنرانی از مجلس بیرون رفت تا در تغییر قانون اساسی شرکت نداشته‌باشد.

سادساً نگاهی هر چند اجمالی به محتوای سخنان مصدق که اولین سخنرانی او در مجلس شورای ملی می‌باشد و مقایسه آن با اعمال و گفت‌های مصدق تا شب ۲۸ مرداد ۳۲ و دادگاه و زندان و تبعید او تا فوت‌اش نشان دهنده آن است که

مصدق «از آغاز تا آخر خط مستقیمی داشته که بر پایه صداقت و یکرنگ بودن نبودن استوار بوده است» و به همین دلیل است که می‌توانیم داوری کنیم دادگاه دکتر مصدق پس از کودتای ۲۸ مرداد، «دادگاهی بود که اعمال مصدق از مخالفت با قرارداد وثوق الدوله و کودتای ۱۲۹۹، تا دولت ۲۸ ماهه و کودتا ۲۸ مرداد ۳۲ او را مورد محاکمه قرار داده‌بودند». مع‌الوصف، به همین دلیل است که در نامه‌ای که به صولت الدوله قشقایی (پدر ناصر خان و خسرو خان قشقایی) نوشت گفت: «شما می‌دانید که در تمام عمرم جز وفاداری به قانون اساسی و ملت راهی نپیموده‌ام و امروز هم این کودتا را کودتایی علیه حکومت و قانون و مجلس می‌دانم.»

در خصوص دولت ۲۸ ماهه (از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) مصدق، آنچه که می‌توان گفت اینکه «دکتر محمد مصدق به تمام وجوه و ارکان دموکراسی پایبند بود» و با اینکه به ناروا از سوی مطبوعات مخالف آن دوران مورد تهاجم و تهمت قرار می‌گرفت «هیچ گاه روزنامه‌ای را به جهت توهین به شخص خودش مورد تعقیب قرار نمی‌داد». به‌عنوان نمونه جمال امامی در جلسه ۲۰۶ مجلس روز یکشنبه مورخ ۳ آذرماه ۱۳۳۰ خطاب به مصدق می‌گوید: «ما وقتی به این مجلس می‌آییم در زمان حکومت جناب آقای دکتر مصدق پیشوای آزادی‌خواهان تأمین جانی نداریم، به جهت اینکه رادیوی شما علناً به ما فحش می‌دهد و روزنامه‌هایی که طرفدار شما هستند، می‌نویسند مهدورالدم هستند». اما دکتر مصدق در همان جلسه مجلس جواب می‌دهد، «روزنامه‌هایی نیز هستند که به دولت فحش می‌دهند، بد می‌نویسند، اما نباید جلوی آنها گرفته شود. باید آزاد باشند هر چه می‌خواهند

بنویسند» (کتاب مصدق و حاکمیت ملت - محمد بسته نگار - ص ۲۶).

«اصل آزادی مطبوعات همچون اصول دیگر دموکراسی در اندیشه مصدق از اصولی بود که در هیچ شرایطی قابل اغماض و تعطیل‌بردار نبود». این روش برخورد با روزنامه‌های مخالف را دکتر مصدق تا پایان دوره ۲۸ ماهه زمامداری خود و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه داد و هیچ عاملی نتوانست وی را از این کار منصرف کند و به قول دکتر علی شریعتی «مصدق مردی بود که هفتاد سال برای آزادی نالیده و مدافع آزادی مانده‌است». «انواع اقسام فحش‌ها، اهانت‌ها را به جان خرید ولی مانع آزادی افراد و بستن مطبوعات نشد» (کتاب مصدق و حاکمیت ملی - ص ۲۶).

مصدق از هیچ‌یک از فشارهایی که از سوی مطبوعات مخالف و دشمنان به وی وارد می‌شد، هراسی نداشت و خود را برای تمام توطئه‌چینی‌ها آماده کرده بود. شهید دکتر سید حسین فاطمی پس از کودتای ۲۸ مرداد و قبل از شهادتش در بخشی از سخنان خود به آزموده و افسران در حمایت از دکتر مصدق چنین می‌گوید: «رهبر بزرگ ما هفتاد سال سابقه شرافت و تقوا و وطن‌پرستی و جهاد و مبارزه با قلدران و زورگویان داخلی و خارجی دارد. او در راه نجات ایران از همه‌چیز صرف‌نظر کرده و حاضر است تا آخرین قطره خون خود را برای ایران بدهد» (کتاب مصدق و حاکمیت ملت - ص ۱۰۵).

نهضت ملی ایران و جنبشی که دکتر محمد مصدق در جهت کوتاه نمودن دست استعمار از سرمایه و منابع ایران ایجاد کرد، الگویی برای جنبش‌های ملی و حرکت‌های ضد استعماری

در خاورمیانه و سایر کشورهای جهان سوم شد. اصلاحات و اثرات مثبت دولت دکتر مصدق، عمری بسیار طولانی‌تر از دولت ۲۸ ماهه وی داشته است. اثرات مثبت و اصلاحاتی که علاوه بر اینکه خود وام دار نهضت‌های اصلاح‌طلبانه پیش از خود (انقلاب مشروطیت) بوده است، بر بسیاری از انقلاب‌ها و اصلاحات آزادی‌خواهانه و استقلال‌طلبانه پس از خود نیز الهام بخش و تأثیرگذار بوده است. با این وجود دکتر مصدق از مصائب و مشکلاتی که در این راه متوجه خود وی، دولت و همکارانش و همچنین مردم و هواداران جنبش می‌شد، آگاهی داشت و به‌خوبی می‌دانست که «دربار و استعمار در این وقایع و اتفاقات ساکت نخواهند ماند و همواره اذعان می‌کرد که دولت و مردم مبارزه بزرگ را آغاز کرده‌اند که بدون تحمل سختی‌ها قادر نخواهند بود در این مبارزه به پیروزی برسند.»

او در این باره می‌گفت: «امروز مبارزه بزرگی را ملت ما شروع کرده است که هیچ‌کس از ابهت آن غافل نیست، البته در این گونه جنبش‌های اجتماعی باید در مقابل هر گونه محرومیت ایستادگی کند و در برابر آن آماده باشد. هیچ مبارزه هر قدر کوچک و ناچیز باشد به آسانی به نتیجه نمی‌رسد. تا رنج نبریم، گنج میسر نمی‌شود. در این راه نیز سعی ناکرده به جایی نمی‌توان رسید». مصدق در قبول پست نخست‌وزیری به دنبال کسب ثروت و قدرت نبود وی هدفی جز اعتلای ایران در سطح داخلی و خارجی نداشت. او می‌گفت: «من مأموریت موکلین خود را قبول نکردم و به این مجلس پا نگذاشتم مگر برای یک مبارزه مقدس و آن برای نیل به مقصود عالی است، در سیاست داخلی، برقراری اصل مشروطیت و آزادی و در سیاست خارجی،

تعقیب از سیاست موازنه منفی، این هدف من بوده و خواهد بود و تا بتوانم برای رسیدن به آن مجاهدت خواهم کرد.»

به همین جهت بسیاری از کسانی که برای کسب قدرت و ثروت با جنبش و نهضتی که مصدق آغاز کرده بود همراه شده بودند، بعد از ناکامی در رسیدن به اهداف خود با دشمنان داخلی، دربار و استعمارگران خارجی همراه شدند و ناجوانمردانه ضربه‌های سخت به نهال نو پای نهضت ملی وارد آوردند، اما مصدق هیچ‌گاه از این توطئه‌ها، دشمنی‌ها و خیانت‌ها نهراسید و با پشتوانه مردمی به مسیر مورد نظر خویش که همان رهایی ایران از چنگال «استبداد داخلی و استعمار خارجی» بود ادامه داد. وی به این موضوع ایمان داشت که تا هنگامی که مردم مایل به حضور وی می‌باشند و به راهی که او در نظر گرفته تمایل و اعتماد دارند، راه و اندیشه‌اش بر پایه‌های استواری قرار دارد که هیچ قدرت استعماری و توطئه خارجی یا داخلی نمی‌تواند به آن گزند برساند و این مسئله به نیکی در تاریخ به اثبات رسید، اگرچه توطئه و دشمنی‌های فراوان توانست مصدق و حکومت‌اش را برکنار کند، اما راهی که مصدق آغاز کرد، راهی نبود که بتوان آن را متوقف کرد و اندیشه و تفکر وی اندیشه‌ای بود که همواره در مصلحان دیگر احیا شدنی است.

باری، علت اینکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در سالگرد ۲۸ مرداد ۳۲ تلاش می‌کند تا از زاویه‌های متفاوت فونکسیون این کودتا را مورد تحلیل قرار بدهد، این است که کودتا ۲۸ مرداد ۳۲ (۱۹۵۳ میلادی) باعث گردید که «پیشرفت ایران در قبال دموکراسی و استقلال تضعیف

بشود» و همچنین کودتا ۲۸ مرداد ۳۲ باعث گردید تا «یک نظام سلطنتی تحت حمایت امپریالیسم آمریکا با سرنگونی دولت دموکراتیک مصدق تقویت بشود». و باز آن چنانکه قبلاً هم گفته بودیم، کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ «علاوه بر اینکه باعث گردید تا مشروطیت در فرایند جدید خودش به بن بست برسد، شرایط برای ظهور استبداد وحشتناک روحانیت و اعتلای جنبش ارتجاعی ۱۵ خرداد ۴۲ تحت رهبری خمینی فراهم گردید» که صد البته «استمرار این جنبش ارتجاعی علاوه بر اینکه باعث پیدایش تئوری ولایت فقیه توسط خمینی گردید»، شرایط برای شکست همیشگی جنبش مشروطیت و شرایط برای بازتولید مشروعیت شیخ فضل الله نوری البته این بار در لباس خمینی و بالاخره شرایط برای رهبری خمینی بر انقلاب ۵۷ فراهم گردید.

دولت مصدق با وجود آنکه «یگانه دولت قانون ملی و دموکراتیک تاریخ ایران، و مصدق مردی برای تمام تاریخ پیشین است»، با کودتای ۲۸ مرداد امپریالیسم آمریکا «این دو سرمایه عظیم از دست مردم ایران خارج شد»، اما آنچه در این رابطه حائز اهمیت است اینکه «فردای ۲۸ مرداد ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) در رسانه‌های آمریکا دولت مصدق را به منزله حکومتی منفور توصیف کردند و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ علیه دولت مصدق را به منزله پیروزی عمومی ایران تصویر گردید». بدون شک حداقل این کودتا «یک نظام سلطنتی استوار بر قانون اساسی مشروطه را همراه با احزاب سیاسی واقعی‌اش به یک نظام استبداد مطلقه سلطنتی مبدل ساخت که در آن انتخابات و پارلمان تابع کل اراده شاه بود.»

در هفتاد یکمین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

امپریالیسم آمریکا و دربار پهلوی و روحانیت حوزه‌های فقهی تحت رهبری بروجردی و کاشانی و بهبهانی و فلسفی، آنچه قابل توجه است اینکه، «گرچه ۷۱ سال از آن کودتا می‌گذرد ولی هنوز «کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به تاریخ نپیوسته و به‌خصوص برای مردم ایران یک موضوع روز سیاسی می‌باشد» و دلیل این امر هم آن است که «موضوع اصلی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بیش از همه موضوع دموکراسی و استبداد است» زیرا در ۲۸ مرداد این استبداد مطلق سیاسی است که توسط بازگشت دربار پهلوی پس از فرار از کشور جایگزین دولت مصدق (که یگانه دولت قانونی ملی و دموکراتیک تاریخ ایران می‌باشد) می‌شود» به بیان دیگر موضوع اصلی در کودتای ۲۸ مرداد «موضع استبداد و دموکراسی و استبداد مطلق سیاسی پهلوی در برابر دولت دموکراتیک مصدق است» که از آنجایی که با انقلاب ۵۷ رژیم استبداد پهلوی سرنگون گردید، و رژیم مطلقه فقهی جایگزین آن گردید، همین امر یعنی «جایگزین شدن استبداد مطلقه فقهی خمینی به جای استبداد سیاسی شاه یا پهلوی» این باعث گردیده است که ۲۸ مرداد ۳۲ همچنان برای مردم ایران «یک موضوع زنده و حاضر باشد، نه یک موضوع تاریخی تمام شده». معنای دیگر این حرف آن است که «تا زمانی که مطالبه اصلی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران دموکراسی و مبارزه با استبداد باشد، ۲۸ مرداد ۳۲ حادثه‌ای زنده می‌باشد.»

همچنین «تا زمانی که استبداد در جامعه ایران به صورت‌های مختلف استبداد مطلق سیاسی پهلوی و استبداد مطلق فقهی خمینی باشد، ۲۸ مرداد ۳۲ برای مردم ایران زنده می‌باشد و یک مسئله سیاسی است، نه یک مسئله تاریخی.»

باری، در دولت مصدق برای نخستین بار «اعطای حق رأی به زنان مطرح شد، که عملی نگردید». در دوران پهلوی اول و دوم که هر دو مولود دو کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بودند «ایرانیان آزادی سیاسی و کوشش‌گری مدنی در زیر چیرگی اشغالگر متفقین تجربه کردند». این طنز تاریخ معاصر است که «نیروهای اشغالگر در دوران پهلوی برای ایرانیان آزادی سیاسی به ارمغان آوردند و با ضعیف شدن قدرت حکومت مرکزی بی آنکه بخواهند فضا برای بالیدن جنبش‌های اجتماعی و مشارکت مردمی گشوده شد. و این همه باعث گردید که پهلوی دوم تا مرداد ۳۲ و کودتای مصدق نتوانست به اقتدار پدر خود باز گردد، تا فضای اجتماعی و سیاسی را دوباره ببندد، آن چنانکه در دوره نخست سلطنت پهلوی دوم مردم به دستاوردهای اجتماعی چشمگیری رسیدند و حقوق اجتماعی را تجربه کردند و آگاهی سیاسی و اجتماعی و قومی و جنسیتی را تا آنجا که ممکن بود توسعه پیدا کرد». «جنبش ملی به رهبری دکتر محمد مصدق که در گوهر خود جنبشی ضد استعماری بود» توانست با تکیه موازی مبارزه:

الف - سیاسی پارلمانی.

ب - جنبش اجتماعی مردم برای دو هدف:

۱ - ملی کردن صنعت نفت.

۲ - شاه باید سلطنت کند نه حکومت، حرکت کند.

هدف مصدق از «ملی کردن صنعت نفت، کوتاه کردن دست استعمار بریتانیا بود». همچنین هدف مصدق از شعار «شاه باید سلطنت کند، نه حکومت» ایجاد دموکراسی پارلمانی طبق قانون

اساسی مشروطه بود. کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ «این دو رویای ایرانیان را به کابوس کشانید». مصدق به درستی فهمیده بود که «جنبش استقلال طلبانه و ضد استعماری بدون جنبش دموکراتیک و مشارکت مردم در تصمیم‌گیری سیاسی ممکن نیست، هر یک بی دیگری به بیراهه خواهد رفت». ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد:

۱ - در ۱۹ اوت سال ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۳۲) با اجرای کودتای نظامی با رهبری سرلشکر فضل‌الله زاهدی و با درخواست مستقیم بریتانیا و دخالت مستقیم افسران اطلاعاتی آمریکا و نفرت لجستیکی سفارت آمریکا و حمایت همه جانبه دولت آمریکا، دولت دکتر محمد مصدق سرنگون شد.

۲ - مصدق در مجلس شانزدهم «لایحه ملی شدن صنعت نفت را مطرح کرد» و سپس موفق شد در ارتباط با شکایت شرکت نفت انگلیس در سازمان ملل و دادگاه لاهه، «دولت انگلستان را محکوم و حقانیت ملت ایران را در رابطه با لغو امتیاز استخراج نفت ایران توسط شرکت نفت انگلیس را به اثبات برساند».

۳ - در اردیبهشت سال ۱۳۳۲ «مصدق شاه را وادار کرد که اداره امور املاک پهلوی را به دولت واگذار نماید».

۴ - از شهریور ۲۰ تا قبل از ۱۵ خرداد ۴۲، برای مدت ۲۲ سال، رهبری جریان سیاسی و حرکت‌های اعتراضی در دست ملیون و جبهه ملی و مصدق بود، از ۱۵ خرداد ۴۲ با تکوین حرکت ارتجاعی ۱۵ خرداد با رهبری خمینی چرخش ایجاد شد و رهبری در دست روحانیت افتاد. لهذا به همین دلیل «مصدق تا زمان مرگش با

حرکت ارتجاعی ۱۵ خرداد ۴۲ و رهبری خمینی مخالف بود و هرگز و هرگز حتی یک پیام ساده و صوری هم در حمایت از جنبش ارتجاعی ۱۵ خرداد خمینی صادر نکرد، و برای یکبار هم نام خمینی را مطرح نکرد.»

۵ - بروجردی مرجع جامع شرایط حوزه‌های فقهی، در زمان برگشت شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در دفاع از دربار پهلوی و رد مصدق و جبهه ملی گفت: «اسلام با تو رفت و شیعه با تو به ایران برگشت.»

۶ - ایران اولین کشوری بود که نفت در آن پیدا شد. در سال ۱۹۰۳ (یعنی ۴۵ سال قبل از پیدایش نفت در عربستان سعودی) «نفت ایران در صنعت غرب به جریان آمد». نفت در کویت و عراق در سال ۱۹۴۸ پیدا شد.

۷ - ۲۸ مرداد ۳۲ با کودتا بر علیه دولت مصدق، «زمان بازتولید مشروطیت به پایان رسید». زیرا میراث مشروطیت تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه پیدا کرد.

۸ - علت مخالفت مصدق با جمهوریت پیشنهادی رضا خان در مجلس پنجم شورای ملی این بود که مصدق می‌گفت «احمد شاهی که در لندن نشسته و کاری به کار ما ندارد بهتر است، از یک قلدری مثل رضا خان است.»

۹ - مصدق بر این باور بود که «با قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله بود که جنبش‌های منطقه‌ای از جنبش جنگل گیلان تا جنبش خیابانی در آذربایجان و جنبش کلنل پسیان در خراسان شکل گرفتند، لذا در راستای مقابله با این جنبش‌های منطقه‌ای بود که کودتای ۱۲۹۹ رضاخان - انگلیس جهت قلع و قمع این

جنبش‌های منطقه‌ای تکوین پیدا کرد» بنابراین «هدف اولیه کودتای رضا خان - انگلیس ۱۲۹۹، مقابله با این جنبش‌های منطقه‌ای بود.»

۱۰ - آن چنانکه مصدق می‌گفت «قرارداد ننگین و وثوق الدوله ضربه کلیدی به مشروطیت زد، زیرا طبق قرارداد و وثوق الدوله پس از خروج روس از کشور به‌علت انقلاب اکتبر روسیه کشور ایران به‌صورت یکپارچه تحت نفوذ انگلیس درآمد.»

۱۱ - دکتر حسین فاطمی وزیر کابینه مصدق که روزنامه باختر امروز (که روزنامه‌ای منتقد و رادیکالی بود) منتشر کرد. «او چهره درخشان دموکراسی‌خواهی در تاریخ معاصر است که پا به پای مصدق در این رابطه گام برداشت، و با نظم کهن و ارتجاع روحانیت و دربار درافتاد و از سوی نیروهای سیاه تاریخ کشور مورد هجمه قرار گرفت و توسط دربار پهلوی در حالی که بیماری سخت داشت و بر روی برانکارد خوابیده‌بود به شهادت رسید.»

۱۲ - مصدق در رابطه با مشروطیت و شاه گفت: «شاه به‌موجب قانون اساسی مشروطیت مسئولیتی ندارد و به‌هیچ‌وجه من الوجوه در امور مملکت حق دخالت ندارد.»

۱۳ - مصدق که در دوره شش پادشاه (مظفرالدین شاه، محمدعلی‌شاه، احمد شاه قاجار، رضاخان و پهلوی دوم) حیات داشت «بالاخره در ۱۴ اسفند سال ۱۳۴۵ خورشیدی و در سن ۸۴ سالگی چشم از جهان فرو بست.»

پایان

نمی‌تواند مادیت پیدا کند، پر پیداست که بدون حقوق برابر شهروندی برای همه افراد جامعه بزرگ ایران، نه تنها امکان تکوین شوراهای سراسری دینامیک به‌عنوان تنها نیروی فاعل دموکراسی و سوسیالیسم در جامعه بزرگ ایران غیر ممکن می‌باشد بلکه مهمتر از آن اصلاً خود دموکراسی و سوسیالیسم هم فاقد موضوع می‌شود.

هیجدهم - «برای تحقق و دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع اجتماعی و عادلانه و دموکراتیک قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) قبل از همه، جامعه باید دموکراتیک بشود نه دولت و احزاب و نخبگان» به بیان دیگر تجربه دولت مصدق (در سال‌های ۳۰ تا ۳۲) این حقیقت و درس و پیام به جامعه ایران آموخت که در شرایطی که جامعه ایران هنوز دموکراتیک نشده است، اگر دولت و احزاب دموکراتیک

ح - دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) در تحلیل نهایی، نظامی جوشیده از دل شوراهای دینامیک همه شهروندان جامعه بزرگ ایران می‌باشد، بنابراین نظامی برخاسته از پایین و متکی بر پایین و پاسخ‌گو به پایین می‌باشد.

ط - دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، با عنایت به جایگاه جامعه‌محوری آن یک پدیده اجتماعی است نه یک پدیده صرف طبقاتی زیرا جامعه بزرگ ایران به‌عنوان تنها نیروی فاعل تحقق دموکراسی سوسیالیستی می‌باشد.

ی - «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، یک‌روند است نه یک محصول نهایی» بنابراین در این رابطه است که ما می‌توانیم حتی برای جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جوهر جنبشی قائل بشویم و اصلاً جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای بنامیم.

ک - اگر «دموکراسی را به‌معنای حاکمیت همه مردم بر همه مردم توسط همه مردم و برای همه مردم تعریف بکنیم»، در این صورت من‌های اینکه باید دموکراسی را به سه مؤلفه دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی تقسیم بکنیم و من‌های اینکه دموکراسی اجتماعی ثقل سه مؤلفه دموکراسی فوق‌تر قرار می‌گیرد، از همه مهمتر اینکه دموکراسی با این تعریف بدون پیوند با سوسیالیسم اجتماعی امری غیر ممکن می‌باشد.

ل - حقوق برابر شهروندی برای همه افراد جامعه بزرگ ایران فارغ از هر گونه جداسازی و تبعیضی منشأ پیوستگی افراد جامعه ایران در کادر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای است، بنابراین بدون حقوق برابر شهروندی برای همه افراد جامعه بزرگ ایران اصلاً جامعه بر پایه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای

بخواهند از بالا توسط دموکراسی سیاسی، دموکراسی جامع و انتگرال را بر جامعه ایران تزریق نکنند شکست می‌خورد.

ما می‌گوییم در تبیین برنامه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در کادر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع اجتماعی و دموکراتیک و عادلانه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات بر پایه عضله نیرومند شوراهای دینامیک همه شهروندان ایران) علت و دلیل اینکه فرایند دموکراسی اجتماعی تقدم دارد، بر فرایند دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی، همین رویکرد تقدم دموکراتیک کردن جامعه در راستای دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای می‌باشد.

ما می‌گوییم «برای دموکراتیک کردن جامعه قبل از همه باید توسط گفتمان‌سازی، جامعه را به لحاظ فرهنگی و مذهبی دموکراتیک بکنیم.»

ما می‌گوییم «تا زمانی که جامعه بزرگ ایران نتواند به لحاظ فرهنگی و مذهبی دموکراتیک بشود، هرگز و هرگز تنها با نهادسازی‌های دموکراتیک از بالا نمی‌توانیم جامعه ایران را دموکراتیک بکنیم.»

ما می‌گوییم جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد سال ۱۳۵۵ الی الان) پیوسته و علی‌الدوام در بستر استراتژی آگاهی‌بخش با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی خود در راستای برنامه‌درازمدت دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع عادلانه و دموکراتیک و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و

قدرت اطلاعات، توسط عضله نیرومند شوراهای دینامیک) استراتژی آگاهی‌بخش با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی خودش را در راستای دموکراتیک کردن فرهنگ و مذهب در جامعه ایران تعریف کرده است؛ زیرا:

اولاً پیوسته ما بر این باور بوده‌ایم که «بدون دموکراتیک کردن مذهب و فرهنگ در جامعه بزرگ ایران امکان دموکراتیک کردن جامعه بزرگ ایران وجود ندارد» آن چنانکه «بدون دموکراتیک کردن جامعه بزرگ ایران، امکان دموکراتیک کردن سه مؤلفه قدرت یعنی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات و مبارزه سلبی و ایجابی با سه قدرت زر و زور و تزویر حاکم وجود ندارد» بنابراین «در کشور ایران دموکراسی نیاز به آن فرهنگ اسلام‌بازسازی شده تطبیقی اقبال و شریعتی دارد که بتواند با دموکراسی و سوسیالیسم تعامل بکند.»

ثانیاً در راستای دموکراتیک کردن فرهنگ و مذهب در جامعه بزرگ ایران، در طول ۴۶ سال گذشته بوده است که ما بر رویکرد بازسازی تطبیقی معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی جهت دموکراتیک کردن مذهب و دین در جامعه ایران تکیه محوری داشته‌ایم؛ و لذا در همین رابطه بوده است که ما در طول ۴۶ سال گذشته، مبارزه نظری و تئوریک همه جنبه‌های با اسلام دگماتیست فقهاتی، زیارتی، مداحی‌گری، روایتی، ولایتی و اسلام دگماتیست صوفیانه اشعری‌گری دنیاگریز، جامعه‌گریز، فردگرا و اراده و اختیار ستیز و اسلام دگماتیسم فلسفی یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی در نوک پیکان مبارزه ایدئولوژیک

رابعاً از نظر شریعتی «پروسه تکوین دموکراسی در جامعه ایران باید از طریق فرهنگ شروع بشود و بعد به ایجاد نهادهای اجتماعی و شوراها برسد» به بیان دیگر در رویکرد شریعتی، «دموکراسی ره‌آورد امور فرهنگی و فکری دموکراتیک است»، چراکه شریعتی بر این باور است که «دموکراسی باید ساخت، نه وارد کرد و نه محصول قطار تاریخ دانست.»

خامساً شریعتی بر این باور است که «فرهنگ دموکراتیک در جامعه ایران که یک جامعه دینی می‌باشد، از طریق اصلاح دینی با بازسازی تطبیقی اسلام قابل انجام می‌باشد.»

سادساً نهادهای دموکراتیک به خود خودی، خود در جامعه از بالا تکوین پیدا نمی‌کنند، بنابراین، بدون تردید فرهنگ دموکراتیک در جامعه بستر تکوین نهادهای دموکراتیک فراهم نمی‌شود.

سابعاً در تکوین دموکراسی با رویکرد لیبرالیستی در جوامع متروپل سرمایه‌داری اول نهادهای دموکراسی در جامعه به وجود آمدند و بعد فرهنگ دموکراسی لیبرالیستی شکل گرفته است، اما در قرائت سوسیالیستی از دموکراسی با عنایت به جوهر دموکراتیک و اجتماعی آن، اول باید فرهنگ دموکراتیک شکل بگیرد و بعد نهادهای دموکراتیک (که همان شوراها و جنبش‌های خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر می‌باشند) تکوین پیدا کنند، بنابراین، از اینجا است که ما می‌گوییم «برای دستیابی به دموکراسی نباید به انتظار قطار تاریخ بنشینیم.»

ادامه دارد

خودمان قرار داده‌ایم و پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هستیم که بدون مبارزه همه جانبه ایدئولوژیک با اسلام دگماتیست تکلیف‌محور و تعبدگرا و تقلیدمحور فقهاتی و روایتی و مبارزه همه جانبه با اسلام دنیاگرای جامعه‌ستیز و اختیار ستیز صوفیانه اشعری‌گری (که در طول ۴۳ سال گذشته توسط حسین حاجی فرج معروف به عبد‌الکریم سروش در داخل و خارج از کشور تبلیغ و ترویج می‌شود) امکان دموکراتیک کردن فرهنگ و مذهب در جامعه ایران وجود ندارد.

ثالثاً تجربه ۱۵۰ سال گذشته حرکت روشن‌فکری در جامعه بزرگ ایران نشان داده است که هرگز و هرگز توسط فرهنگ وارداتی انطباقی انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه نمی‌توان فرهنگ سنتی و مذهبی استوار بر اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی تکلیف‌محور و تعبدگرا و تقلیدگرا دموکراتیک کرد.

ما می‌گوییم آن چنانکه جنبش روشن‌گری ارشاد شریعتی در طول ۵ سال (۴۷ تا ۵۱) نشان داد، تنها بستر دموکراتیک کردن فرهنگ سنتی و مذهب سنتی دگماتیستی در جامعه ایران، دموکراتیک کردن اسلام توسط پروژه بازسازی تطبیقی با روش معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی می‌باشد. لذا در همین رابطه است که علامه محمد اقبال لاهوری می‌گوید:

دانه آن صحرانشینان کاشتند / حاصل‌اش
افرنگی ان برداشتند

خوش‌تر آن باشد مسلمان‌اش کنی / کشته
شمشیر قرآن‌اش کنی

(چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین)

در بوته پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی کنش‌گران

جنبش پیشگامان، چه دستاوردی به همراه داشته است؟

که در بیش از چهار دهه گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در دو فرایند درونی و برونی چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین ایران در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی دنبال کرده است. علی‌ایحال، در این رابطه لازم است که عنایت داشته باشیم که «تمرکز شدید قدرت و اعمال دیکتاتوری عربان در گذشته و به خصوص در دیکتاتوری مطلقه فقهاتی در ۴۳ سال گذشته توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، خود نشان دهنده جوهر فراطبقاتی دیکتاتوری و استبداد در جامعه ایران می‌باشد». اگر چه آنچنانکه فوقا هم

خامسا در چارچوب رویکرد تطبیقی و دیالکتیکی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «از زمانی که توسط رفرم ارضی شاه کندی از دهه ۴۰ سرمایه‌داری در ایران استقرار پیدا کرده است، الی الان، حاکمیت سیاسی شاه و شیخ همان طوری که مولود آرایش طبقاتی بوده‌اند، بیش از آن بر روند این سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته هم تأثیر گذار بوده‌اند». به بیان دیگر «ریشه اصلی دیکتاتوری سیاسی حاکم در کشور ایران، در طول هزاران سال گذشته و به خصوص با تکوین اقتصاد نفتی در ایران و بویژه در فرایند پسا استقرار سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی، تمرکز قدرت در بالا و رویکرد غارت‌گنیمتی حاکمان مستبد سیاسی و خلاء وجدان جمعی در مردم ایران و وجود اسلام دگماتیست فقهاتی تکلیف‌محور و تقلیدگرا و تبعدگرا و اسلام دگماتیست صوفیانه اشعری‌گری دنیاگریز و جامعه‌ستیز و اختیارستیز و فردگرا بوده است.»

باری در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «برعکس جوامع غربی در کشور ایران با توجه به آبشخورهای تاریخی تکوین دیکتاتوری و استبداد، برای از بین بردن استبداد و دیکتاتوری، نمی‌توان تنها به نابودی سیستم سرمایه‌داری رانتی و نفتی اکتفا کرد و نمی‌توان تنها به قطع سلطه سرمایه‌داری و امپریالیسم با سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته ایران قانع شد»، بنابراین، اگر به دنبال آن هستیم «تا ریشه دیکتاتوری و استبداد در جامعه ایران از ریشه براندازیم، ضروری است که به صورت ایجابی و سلبی بر پایه دو مؤلفه دموکراسی و سوسیالیسم توسط رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) با دیکتاتوری و استبداد مبارزه بشود». همان رویکردی

مطرح کردیم، در تحلیل نهائی «بخشی از این دیکتاتوری عریان در تاریخ ایران ماهیت طبقاتی دارد ولی نه همه آن.»

سادساً حمایت مستقیم و غیر مستقیم امپریالیسم از حاکمیت سیاسی در ایران (به خصوص در فرایند پسا استقرار سرمایه‌داری رانتی و نفتی از دهه ۴۰ توسط رفرم ارضی شاه - کندی، چه در دوره شاه و چه در دوره شیخ) به این دلیل بوده و اکنون هم به این دلیل می‌باشد که سرمایه‌داری جهانی و یا امپریالیسم‌ها این واقعیت را درک کرده‌اند که بدون اعمال دیکتاتوری عریان و دیکتاتوری فاشیستی فردی، امکان تعادل در جامعه تبعیض‌زده طبقاتی و سیاسی و اجتماعی، جامعه ایران وجود ندارد و بدون آن شیرازه این جامعه از هم می‌پاشد و جامعه حالت انفجاری خیزشی و جنبشی خودجوش فراگیر و ملی و سراسری بر علیه مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته پیدا می‌کند. لذا در همین رابطه است که رژیم‌های سیاسی شاه و شیخ در طول بیش از شش دهه گذشته وظیفه اصلی خود را این می‌دانستند که با ارباب و بگیر و ببند و یا اعمال اختناق و استبداد سیاسی - اجتماعی با قدرت سرنیزه و سرکوب و اختناق از بروز انفجارهای خیزشی و جنبشی و دینامیک خودجوش تکوین یافته از پائین جلوگیری نمایند و در صورت بروز اینگونه خیزش‌ها و جنبش‌ها (مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) به صورت هولناک آنها را سرکوب و خاموش نمایند. پس می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که در تحلیل نهائی «حجم و شدت استثمار و بهره‌کشی و استثمار در اشکال کهنه و نو آن و بی‌عدالتی

و ظلم در طول بیش از شش دهه گذشته در جامعه ایران به خصوص در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و حکومتی کشور ایران، ریشه در همین حاکمیت‌های سیاسی شاه و شیخ به صورت دیکتاتوری عریان یا دیکتاتوری فاشیستی داشته است.» برای فهم و درک پدیده دیکتاتوری و استبداد مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته جدای از مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و حکومتی و جدای از مناسبات امپریالیستی در عرصه جهانی باید به شرایط ذهنی و تاریخی جامعه ایران در گذشته و حال و خودویژگی‌های تاریخی روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهی و اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی توجه بشود. لذا در همین رابطه است که می‌بینیم، درست در شرایطی که استقرار سرمایه‌داری رانتی و نفتی در جامعه ایران توسط رفرم ارضی شاه - کندی در حال تکوین می‌باشد، به موازات آن رویکرد استبدادگرای اسلام دگماتیست فقهاتی و ارتجاعی توسط حرکت خمینی در ۱۵ خرداد وارد فرایند سیاسی و تکوین گفتمان ارتجاعی و استبدادساز ولایت فقیه می‌شود و این رویکرد ارتجاعی و استبدادساز پا به پای نهادینه شدن سرمایه‌داری نفتی و رانتی و حکومتی در کشور ایران روندی رو به جلو پیدا می‌کند تا آنجا که در جریان انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران شاهد بودیم که این انقلاب که ریشه در شکاف سنت و تجدد و شکاف دیکتاتوری فردی و خواست دموکراتیک طبقه متوسط شهری داشت، بالاخره باعث گردید تا حرکت ارتجاعی و

دگماتیست مشروعه خواهان انقلاب مشروطیت با حمایت طبقات و گروه‌های اجتماعی سنتی جامعه ایران و توده‌های گسیخته شهری یا حاشیه‌نشینان، از هژمونی خمینی و همان جریان ۱۵ خرداد و گفتمان استبدادساز ولایت فقیه غالب بشود و رژیم مطلقه فقه‌ت‌حاکم در شکل استبداد و دیکتاتوری مخوف‌تر از دوران شاه بر مردم نگون‌بخت ایران حاکم بشود.

طبیعی است که در رابطه با علل و دلایل سقوط رژیم کودتائی و مستبد پهلوی در سال ۵۷ نباید چنین فکر کنیم که تنها و صرفاً در چارچوب مناسبات امپریالیستی، در سال ۵۷ امپریالیسم جهانی توسط نشست گوادولپ و فرستادن هایزر به ایران توانست شاه شاهان ایران را مثل یک موش مرده به بیرون پرتاب نماید و خمینی و حواریون او را جایگزین شاه بکنند، اگرچه تمامی این پروژه‌ها در سقوط شاه و نهادینه شدن شیخ دخالت داشته‌اند، اما هرگز تمام علل و دلایل سقوط شاه و جایگزین شیخ به این خلاصه نمی‌شوند.

۱۱ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون (از سال ۱۳۵۵ الی الان) در طول بیش از چهار دهه و نیم که از عمرش می‌گذرد، پیوسته و علی‌الدوام بر این باور

بوده است که «برای انجام سازمان‌یابی در عرصه حرکت عمودی و افقی باید قبل از سازمان‌یابی (در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی) ما باید توسط گفتمان‌سازی و انتقال گفتمان به وجدان و احساس توده‌ها و فراهم کردن شرایط ذهنی در جامعه بزرگ ایران (در بستر دیالکتیک بین شرایط عینی و شرایط ذهنی) بتوانیم شرایط برای اعتلای جنبش‌های دینامیک، خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین صنفی و مدنی و سیاسی چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و چه در اردوگاه کار و زحمت اعماق جامعه بزرگ ایران، فراهم بکنیم و سپس در بستر آن حرکت دینامیک است که برای کنش‌گران جنبش پیشگامان، موضوع سازمان‌یابی و راهبری عمودی و افقی، مطرح می‌گردد.»

ادامه دارد

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

«حقیقت دموکراسی»

«حقیقت سوسیالیسم» و

«حقیقت جامعه مدنی»

گذشته به‌خصوص از شهریور ۲۰ الی الان جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور به انحراف بر آن تکیه کرده‌اند) از همه مهمتر اینکه «لازمه تکیه‌بر جامعه ایران به‌عنوان موتور دموکراسی‌ساز پاسخ دادن به این سؤال است که: چگونه می‌توانیم موتور جامعه ایران را در راستای دموکراسی‌سازی به حرکت درآوریم؟» که البته پاسخ این سؤال فوق‌المطرح کردیم.

۸- اگر «حقیقت دموکراسی سه مؤلفه‌ای (یعنی دموکراسی اجتماعی، دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی) در قدرت مردم تعریف بکنیم» حال سؤالی که در این رابطه قابل طرح است اینکه «کدام مردم؟» و «کدام قدرت؟»

در پاسخ به این سؤال است که باید بگوییم که «حقیقت دموکراسی (در سه شکل

ثالثاً تکیه‌بر استراتژی آگاهی‌بخش (در طول ۴۵ سال گذشته حرکت درونی و برون‌ی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته در این رابطه بوده است که «هر گونه استراتژی کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران (توسط جریان‌های جامعه سیاسی در داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ‌چپ) در سه مؤلفه مختلف تحزب‌گرایانه لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی و چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای در جامعه ایران را به چالش بکشیم و تنها بر استراتژی جامعه مدنی جنبشی (در ادامه جامعه مدنی اجتماعی خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پایین) مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی تکیه بکنیم» به‌بیان‌دیگر معنای دیگر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۵ سال گذشته که در ادامه استراتژی آگاهی‌بخش محمد اقبال و شریعتی می‌باشد) این است که «تنها مسیر تحول و دستیابی به دموکراسی در جامعه ایران در گرو آن است که به این باور برسیم که موتور تحول و دموکراسی‌خواهی فقط و فقط و فقط (سه بار تکرار و تأکید) خود جامعه ایران می‌باشد نه جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور در کادر رویکرد کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران آن هم برای جریان خاص خودشان.»

پر واضح است که با «تکیه‌بر جامعه ایران به‌عنوان موتور دموکراسی‌ساز» باید به این باور برسیم که تحول در جامعه ایران من‌های اینکه «باید یک تحول از پایین باشد» و من‌های اینکه این «تحول از پایین باید صورت فرهنگی داشته‌باشد نه صورت چریکی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه» (آن چنانکه در طول ۱۵۰ سال

مختلف دموکراسی سیاسی، دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی) در تحلیل نهایی صورت واحد دارد» و صورت واحد حقیقت دموکراسی در سه شکل آن «همان قدرت مردم است». بی‌شک معنای دیگر این حرف آن است که اگر «فونکسیون اجتماعی و سیاسی و اقتصادی سه مؤلفه دموکراسی به قدرت مردم ختم نشود باید در جوهر دموکراتیک حرکت دموکراسی خواهانه سه مؤلفه‌ای خودمان شک بکنیم». همچنین بر این مطلب بیافزاییم که اگر مقوله‌های دموکراسی بر پایه چهار مقوله:

الف - آزادی.

ب - برابری.

ج - همبستگی.

د - عدالت، تعریف بکنیم بدون تردید این چهار مقوله دموکراسی تنها در کادر همان حقیقت دموکراسی که قدرت مردم است قابل تحقق می‌باشد، یعنی «بدون قدرت مردم در بستر دموکراسی سه مؤلفه‌ای نه آزادی فردی و اجتماعی حاصل می‌شود و نه برابری و نه همبستگی و نه عدالت» و تازه اگر هم «بدون قدرت مردم این چهار مقوله دموکراسی مادیت پیدا کنند امری ناپایدار می‌باشد.»

باز هم تأکید و تکرار می‌کنیم و هرگز از تکرار خود خسته نمی‌شویم که «منظور ما از قدرت مردم به‌عنوان جوهر دموکراسی در دموکراسی به‌عنوان حاکمیت همه مردم توسط همه مردم و برای همه مردم است نه دموکراسی صرفاً به‌عنوان شیوه حکومت سیاسی آن چنانکه لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری مطرح می‌نماید». بی‌شک لازمه دستیابی به دموکراسی به‌معنای اول آن

«رهای زن ایرانی از اسارت تبعیض‌های جنسیتی تحمیلی ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد که باید به‌عنوان اصل اول تحقق دموکراسی در جامعه امروز ایران تعریف بشود» چرا که «بدون رهایی زن ایرانی (که نیمی از جمعیت ایران می‌باشند) از اسارت آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هرگز امکان تحقق قدرت مردم در جامعه یا تحقق حاکمیت همه مردم توسط همه مردم و برای همه مردم به‌عنوان تعریف دموکراسی وجود ندارد. نباید فراموش کنیم که «یکی از علل و دلایل محوری شکست انقلاب مشروطیت در این بوده است که نظریه‌پردازان انقلاب مشروطیت دموکراسی را تنها به‌صورت شیوه محدود کردن قدرت سیاسی برای سلطان در چارچوب مجلس یا پارلمان تعریف کردند نه دموکراسی به‌معنای حاکمیت همه مردم توسط همه مردم و برای همه مردم» بدون تردید کمترین خسارت این جابه‌جایی تعریفی دموکراسی توسط نظریه‌پردازان مشروطیت این بوده است که هر چند در قانون اساسی مشروطیت با تصویب اصل هشتم اهالی مملکت را در برابر قانون متساوی الحقوق شناختند ولی در مصوبه بعدی همین مجلس عملاً این اصل را نقض کردند و زنان ایران را در ردیف مجرمان محجوران (کم‌عقل) و صغار (کودکان) قرار دادند و از حق رأی و تعیین سرنوشت خودشان محروم ساختند.

بی‌شک اگر نظریه‌پردازان مشروطیت «حقیقت دموکراسی را با قدرت مردم تعریف می‌کردند و تعریف دموکراسی همان حاکمیت همه مردم توسط همه مردم و برای همه مردم تعریف می‌کردند (نه شیوه محدود کردن قدرت سیاسی برای سلطان توسط مجلس یا پارلمان) آن‌ها

مجبور می‌شدند نیمی از جمعیت ایران یعنی زنان ایران را از بند و حصار تاریخی رهایی ببخشند». لازم به ذکر است که «بدون رهایی زن در هیچ جامعه‌ای امکان دستیابی به دموکراسی اجتماعی (که شرط اول تکوین دموکراسی سیاسی هم می‌باشد) مادیت پیدا نمی‌کند». شاید بهتر باشد که موضوع را این چنین مطرح کنیم که «پاشنه آشیل و چشم اسفندیار جنبش مشروطیت در همین آفت قابل تعریف می‌باشد» چراکه در تحلیل نهایی «ابر جنبش مشروطیت نتوانست زن ایرانی را از اسارت تاریخی و اجتماعی و آپارتاید جنسیتی رهایی بخشد» که سنتز این آفت در ابر جنبش مشروطیت این شد که «نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا ناکام بشود».

یادمان باشد که یکی از علل محوری که باعث گردید که انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران مرده به دنیا بیاید رویکرد فقهاتی زن‌ستیزانه خمینی بود که از سال ۴۱ - ۴۲ او استارت جنبش ارتجاعی خودش را با حرکت زن‌ستیزانه‌اش (در جریان مخالفت با حق مشارکت زنان در انتخابات ایالتی ولایتی) به صدا درآورد و البته در ادامه همین رویکرد زن‌ستیزانه خمینی بود که او در فردای انقلاب مرده به دنیا آمده ۵۷ «نخستین چالش خودش را با جامعه زنان ایران با لغو قانون حمایت خانواده گذشته شروع کرد» که البته این حرکت زن‌ستیزانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بدون لحظه‌ای رکود در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ادامه داشته است.

پر واضح است که «سنتز این رویکرد زن‌ستیزانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ظهور نبرد بی‌امان دموکراسی‌خواهانه جنبش زنان ایران بوده است

که از ۱۷ اسفند ماه ۱۳۵۷ (یعنی کمتر از یک ماه بعد از انقلاب مرده به دنیا آمده بهمن ماه ۵۷) الی الان ادامه داشته است» و همچنان توفنده در حال پیشروی می‌باشد.

۹ - دموکراسی شورایی در ادامه پروژه دموکراسی مستقیم ژان ژاک روسو در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم و پسا شکست پروژه لیبرال دموکراسی یا دموکراسی پارلمانی مبتنی بر نمایندگان به صورت مشخص مطرح گردید، بنابراین «برای فهم جوهر دموکراسی مشارکتی ابتدا باید به فهم دموکراسی مستقیم روسو در مقابله با دموکراسی مبتنی بر نمایندگان جان لاک و منتسکیو دست پیدا کنیم» و قطعاً «بدون فهم مرزبندی بین دو نوع دموکراسی مستقیم روسو و دموکراسی غیر مستقیم جان لاک و منتسکیو هرگز نمی‌توانیم جوهر دموکراسی مشارکتی را فهم نماییم». علی‌هذا در این رابطه است که می‌توانیم به این نکات عنایت داشته باشیم:

الف - «دموکراسی مشارکتی همان دموکراسی شورایی یا دموکراسی مستقیم می‌باشد» زیرا «در دموکراسی شورایی نظام شوراهای خودجوش و تکوین یافته از پایین به‌عنوان مکانیزمی جهت تحقق دموکراسی مستقیم مطرح می‌شود».

ب - در دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی مستقیم یا دموکراسی شورایی «ارگان‌های حکومتی از پایین‌ترین تا بالاترین ارگان‌ها صورت انتخابی (توسط مردم در چارچوب همان تعریف دموکراسی به‌عنوان حاکمیت همه مردم توسط همه مردم و برای همه مردم دارد نه دموکراسی به‌معنای صرف شیوه حکومتی) دارند».

ادامه دارد

به عنوان نماد همیشگی و جاویدان نبرد تاریخی، جنبشی، آگاهی‌بخش، رهائی‌بخش، عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه، جبهه حق با جبهه باطل می‌باشد

یادمان باشد که شکست در صفین در سال ۳۶ هجری:

اولاً برای امام علی صورت گرفت که به لحاظ پتانسیل مدیریتی و نظامی بسیار برتر از امام حسین بود.

ثانیاً در زمانی شکل گرفت که معاویه هنوز به حکومت بر جهان اسلام دست پیدا نکرده بود و تنها حاکم شام بود.

ثالثاً در زمانی شکل گرفت که امام علی توسط جنبش عدالت‌خواهانه مردم مصر و مدینه به مقام خلافت بر جهان اسلام رسیده بود.

رابعاً در شرایطی شکل گرفت که امام علی قدرت اقتصادی بیت‌المال جهان اسلام در دستش بود.

خامساً در شرایطی شکل گرفت که تنها ۲۵ سال از وفات پیامبر اسلام می‌گذشت و هنوز نسل اول انقلابیون زمان پیامبر اسلام در صحنه بودند و هنوز مردم جوامع مسلمین دوران پیامبر و جایگاه علی در آن زمان به یاد داشتند.

سادساً در شرایطی شکل گرفت که غیر از مردم شام بقیه مردم جهان اسلام توسط فرهنگ ارتجاعی بنی‌امیه نهادینه نشده بودند و فرهنگ انقلابی اولیه صدر اسلام و پیامبر در اذهان مردم وجود داشت.

سابعاً در زمانی شکل گرفت که قدرت نیروی نظامی کلاسیک بنی‌امیه حتی در حد یک صدم قدرت نظامی در زمان امام حسین نبود.

علی ایحال، به همین دلیل است که می‌توان به ضرس قاطع

داوری کرد که برعکس آنچه که صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید می‌گوید، «اصلاً امام حسین نمی‌خواست به قصد کسب حکومت و جانشین کردن خودش به جای یزید به کوفه برود» و البته دلیل دیگر آن هم این بود که «امام حسین هرگز و هرگز نمی‌توانست با آن نیروهای متمیزه خیزشی مردم کوفه (که پس از ۴۰ روز آموزش مسلم بن عقیل حتی نتوانستند برای چند ساعت در برابر سپاه حداکثر پنج‌هزار نفری عبیدالله زیاد مقاومت کنند و آن‌چنان سپاه مسلم بن عقیل که همان حامیان حسین و همان نامه نویسان به امام حسین در مکه بودند متلاشی شد، که طبق گفته طبری حتی در شب دوم مقاومت در برابر سپاه عبیدالله زیاد،

مسلم بن عقیل فرمانده کل سپاه امام حسین در شهر کوفه، یک نفر نیروی حامی نداشت که در شهر کوفه او را راهنمایی کند و به او پناهگاهی بدهد» بنابراین، در این رابطه داوری صالحی نجفآبادی در کتاب شهید جاوید که می‌گوید «امام حسین به قصد سرنگون کردن حکومت بنی‌امیه و جانشینی خودش به‌جای یزید و حاکم شدن بر جهان اسلام از مکه به‌طرف کوفه حرکت کرده بود بیش از یک شوخی چیز دیگر نیست.»

بر این مطلب بیافزاییم که «حتی سپاه مسلم بن عقیل در صورت ورود امام حسین به کوفه و دستیابی امام حسین به حامیانش و سازماندهی آنها، امام حسین در اوج قدرتش نمی‌توانست توازن قوا در شهر کوفه به نفع خود و بر علیه حکومت یزید تغییر بدهد» فراموش نکنیم که طبق گفته طبری حکومت بنی‌امیه و یزید، تنها برای جنگ با سپاه امام حسین که کمتر از ۸۰ نفر کنش‌گر نظامی داشته است بیش از سی هزار نفر نیروی مسلح و سازمان یافته در کربلا و در روز عاشورای ۶۱ هجری بسیج کرده بود، که البته همه آنها هم متعلق به شهر کوفه بودند، نه خارج از آن و آن‌چنان این سپاه کوفیان بر حسین کینه و نفرت داشتن که طبق گفته طبری پس از کشتن امام حسین حتی لباس زیر او را پس از قطعه قطعه کردن بدنش از تنش بیرون آوردند و با خود بردند.

جعفر بن محمد بن علی، امام صادق فرمود: «وجد بالحسین حین قتل، ثلاث و ثلاثون طعنه و اربع و ثلاثون ضربه... و سلب الحسین ما کان علیه فاخذ سراویله بحر بن کعب و

اخذ قیس بن الاشعث قطیفته و کانت من خز و کان یسمی بعد فیس قطیفته و اخذ نعلیه رجل من بنی اود یقال له الاسود و اخذ سیفه رجل من بنی نهشل بن دارم فوقع بعد ذلک الی اهل حبیب بن بدیل... - آن گاه دست به غارت خیمه بردند و آنچه بود از جامه‌ها و شتران و غیر آن به یغما بردند و کار غارت به آنجا رسید که جامه‌ها را از تن آنان می‌کشیدند و می‌بردند تا آنجا که عمر بن سعد در میان اصحاب خود ندا کرد: من ینتدب للحسین و یوطئه فرسه؟ پس ده نفر به این کار برخاستند، یکی از آنها اسحاق بن حیوه حضر می‌بود که پیراهن حسین را غارت کرد» (تاریخ طبری - ج ۴ - ص ۳۴۶-۳۴۷).

باری، برای تحلیل وضعیت مردم کوفه در سال ۶۰ - ۶۱ و در شرایط تکوین پروسه پنج ماه دوازده روز عاشورای امام حسین (از ۲۸ رجب سال ۶۰ تا دهم محرم سال ۶۱) تنها کافی است که وضعیت همین سی هزار نفر از سپاه یزید (که همه کوفی بودند و در کربلا با سپاه کمتر از ۸۰ نفری امام حسین جنگیدند) با سی هزار نفری که به امام حسین نامه نوشتند و از او دعوت کردند و همچنین وضعیت و شرایط مسلم بن عقیل در طول ۶۴ روزی که در کوفه بود (از پنجم شوال تا نهم ذی‌الحجه سال ۶۰) مورد بازشناسی قرار بدهیم. تا به این واقعیت دست پیدا کنیم که امام حسین به فرض هم که می‌توانست با موفقیت به کوفه برسد و یاران خودش را هم سازماندهی بکند هرگز نمی‌توانست توازن قوا در عرصه میدانی حتی در شهر کوفه به سود خود و نیروهای خیزشی حامی‌اش تغییر بدهد.

علی ایحال، از اینجا است که با یک جمع‌بندی از مطالب فوق می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که به فرض اگر امام‌حسین در مسیر حرکت از مکه به کوفه، به رفتن به کربلا و عاشورای سال ۶۱ هجری (توسط سپاه حر بن یزید ریاحی و سپاه عمر بن سعد و فرماندهی عبیدالله زیاد و دسیسه شمر بن ذی الجوشن) مجبور نمی‌شد و می‌توانست حتی کوفه را هم تسخیر بکند و حاکمیت خودش را بر کوفه نهادینه نماید، تازه این پیروزی امام‌حسین بر کوفه آغاز ماجرا بود نه پایان ماجرا، چرا که در آن صورت «جنگ امام‌حسین با حکومت بنی‌امیه یا جنگ کوفه با امپراطوری حاکم بنی‌امیه (مانند سال ۳۶ هجری) وارد فرایند صفین می‌شد» آن هم با این تفاوت که در صفین سال ۳۶ هجری امام علی خلیفه حاکم بر امپراطوری جهان اسلام بود در صورتی که در صفین سال ۶۱ به‌بعد امام‌حسین حداکثر می‌توانست بر کوفه یک شهر کوچک از امپراطوری تحت سلطه بنی‌امیه دست پیدا کند که بی‌تردید در این رابطه باید بگوییم که در آن صورت اگر عاشورای ۶۱ هجری در کربلا اتفاق نمی‌افتاد در صفین سال ۶۱ هجری به‌بعد امام‌حسین نه‌تنها مانند صفین سال ۳۶ امام علی شکست می‌خورد، بلکه شکست امام‌حسین به‌لحاظ نظامی صورتی وحشتناک‌تر از عاشورای کربلای ۶۱ هجری پیدا می‌کرد.

لذا، برعکس تحلیل و داوری صالحی نجف‌آبادی (در کتاب شهید جاوید) نسبت به اینکه امام‌حسین در مکه (از بعد از دعوت مردم کوفه به‌لحاظ قدرت نظامی و اجتماعی) در شرایطی قرار گرفته‌بود که می‌توانست برتری

خود را (در راستای کسب قدرت سیاسی و حکومت و سرنگونی حکومت بنی‌امیه و یزید) پیش‌بینی کند و لذا از نظر او همین امر باعث گردید که امام‌حسین (در هشتم ذی‌الحجه) از مکه به‌طرف کوفه حرکت کند، بهتر است که در این رابطه داوری کنیم و بگوییم که این رویکرد و نگاه صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید یک «رویکرد بسیار اراده‌گرایانه و ولانتاریستی می‌باشد چراکه هرگز و هرگز امام‌حسین در مکه بعد از ارسال نامه‌های حداکثر چهل هزار نفر مردم کوفه، نمی‌توانست حتی در ذهن و خیال خودش سرنگونی امپراطوری بنی‌امیه و یزید تصور بکند». لذا از اینجا است که به ضرس قاطع می‌توانیم داوری کنیم که «امام‌حسین تنها در راستای اعتلا و راهبری و رهبری کنش‌گران جنبش خودجوش و تکوین یافته از پایین مردم کوفه (در فرایند پسا مرگ معاویه و شکسته شدن طلسم دوران استبداد و اختناق ۲۰ ساله بنی‌امیه) بود که کوفه را به‌عنوان کانون استراتژی جنبشی خود انتخاب کرد» و استراتژی رفتن به کوفه را در دستور کار خود قرار داد، بنابراین قطعاً امام‌حسین از همان زمان هجرت از مدینه به مکه (که پنج‌روز یعنی از ۲۸ رجب تا سوم شعبان به طول انجامید) می‌دانست که «تمام حرکت‌اش تحت رصد و نظارت دستگاه‌های سرکوب‌گر حکومت بنی‌امیه و یزید قرار دارد.»

ادامه دارد

«سوره شوری» تبیین مبانی

«عدالت‌محور» و «شوری‌محور» اسلام قرآنی

در بستر جنبش‌های بخش پیامبر اسلام

بر پایه «وحی نبوی»

«وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»، «وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»

منفی) از وحی است؛ و اوحی، از وحی است که به معنای به او اشاره نمود است و یا از نهانی‌ها با وی سخن گفت و یا در ضمیرش الهام نمود و یا احساس به نگرانی کرد، می‌باشد.

۳ - کلمه **يَتَفَطَّرُونَ**، از مصدر **تفطر** است که به معنای پاره پاره شدن است؛ زیرا کلمه **تفطر** که مصدر باب **تفعل** است، از **فطر** گرفته شده است که به معنای شکافتن است؛ و «ان فطرت» یعنی شکافته شد، از **فطر** (که به معنای چیزی را آغاز نمود یا اختراع کرد و یا پدید آورد) می‌باشد.

۴ - **يَسْبِخُونَ**، فعل مضارع از **سبح** می‌باشد که دلالت بر تنزیه خداوند از نقض و بدی و تقدیس او به عظمت می‌کند. همچنین از «سباحه» است که

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - حم - عسق - كَذَلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ - تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنْ اللَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ - وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ - به نام خداوندی که در این جهان بر همه وجود رحمان است و بر انسان رحیم هم می‌باشد. حم عسق. خدای عزیز حکیم به‌سوی تو و انبیاء قبل از تو وحی فرستاده است. همان خدایی که آسمان‌ها و زمین ملک اوست و علی و عظیم است. نزدیک است که آسمان‌ها شکافته شوند و ملائکه هم تسبیح و حمد می‌گویند و برای زمینیان استغفار می‌کنند و پس آگاه باشید که خداوند غفور و رحیم است و کسانی که غیر از خدا برای خود اولیایی می‌گیرند، باز هم خدا نگهبان آنهاست و تو بر آنها وکیل نمی‌باشی» (سوره شوری - آیات ۱ تا ۶)

شرح لغات:

۱ - حم عسق: پنج حرف از حروف مقطعه است.

۲ - کلمه وحی: به معنای اشاره سریع است که البته همواره از جنس کلام و از باب رمز گویی و یا به صورت صوت و مجرد از ترکیب و یا به اشاره و امثال آن است و از موارد استعمالش به دست می‌آید که از باب القای معنا به نحو پوشیده از اغیار می‌باشد و البته الهام به معنای القای معنا در فهم حیوان و انسان از طریق غریزه هم از وحی است و الهام، رازی را بی سابقه به قلبش افکندن می‌باشد و یا به او وحی نمودن می‌باشد. البته ورود معنا از طریق رؤیا یا خواب دیدن به انسان و یا از طریق وسوسه منفی درونی و یا از طریق اشاره هم (چه مثبت باشد و چه

به معنای بهشتاب روان و دور شدن یا شناوری در آب و در هوا و در زندگی و حیات و در وجود پیش رفتن می‌باشد.»

باری، آن چنانکه فوقاً هم مطرح کردیم «سوره شوری از سور مکی قرآن می‌باشد که در دوران ۱۳ ساله فرایند مکی، یعنی در فاصله بین بعثت پیامبر اسلام تا هجرت ایشان از مکه به مدینه نازل شده است». آیات این سوره به صورت متناوب یا متوالی بر پیامبر اسلام نازل شده است که البته بعداً «توسط خود پیامبر این آیات در شکل فعلی در سوره شوری جمع آوری و آرایش داده شده است». نام گذاری این سوره تحت عنوان «شوری» هم توسط خود پیامبر اسلام صورت گرفته است که در تفسیر این سوره بسیار حائز اهمیت می‌باشد. چراکه در تفسیر این سوره به ما اجازه می‌دهد تا در تعیین عنوان این درس قرآن، «از عنوان شوری به عنوان یک اصل در کنار اصل عدالت اجتماعی در رویکرد قرآن استفاده نکنیم»؛ و البته در پاسخ به این سؤال که «چرا پیامبر اسلام برای نام گذاری این سوره در میان ۵۳ آیه، تنها بر قسمتی از آیه ۳۸ سوره شوری (وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ يَبْنَهُمْ) تکیه می‌کند؟»؛ و «چرا پیامبر اسلام این قسمت کوچک از آیه ۳۸ سوره شوری را تابلو و عنوانی جهت تعریف جمعی ۵۳ آیه این سوره قرار می‌دهد؟»

یادمان باشد که اگرچه خود آیات این سوره در دوران ۱۳ ساله مکی بر پیامبر اسلام نازل شده است، «ولی آرایش آیات قرآن و دسته بندی آیات قطعاً در دوران ده ساله مدنی توسط پیامبر اسلام صورت گرفته است» و دلیل آن هم این است که تقریباً «در بیشتر آیات سور دسته بندی شده قرآن توسط پیامبر اسلام به لحاظ شان نزول آیات صورت ترکیبی دارند، یعنی مخلوطی از آیات مکی و مدنی

هستند»؛ که البته مفسرین قرآن بر حسب «غالب بودن آیات مکی یا مدنی در این سوره‌ها توسط پیامبر اسلام آن سوره را مکی یا مدنی می‌نامند.»

برای مثال بدون تردید «نظر اکثریت قریب به اتفاق مفسرین قرآن (اعم از شیعه و سنی) بر این امر قرار دارد که اکثریت قریب به اتفاق آیات سوره شوری به لحاظ شان نزول مکی می‌باشند و در همان ۱۳ ساله فرایند حرکت مکی پیامبر اسلام، بر او نازل شده است». مع‌هذا، آنچه در این رابطه (و در این درس از سلسله تفاسیر قرآن) برای ما اهمیت دارد، «تکیه پیامبر اسلام بر انتخاب عنوان شوری برای این سوره، آن هم در دوران مدنی (که پیامبر اسلام به دنبال نظام سازی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اعتقادی و اقتصادی برای جنبش رهائی‌بخش توحیدی خود بوده است) می‌باشد.»

اضافه کنیم که آنچه که «شان نزول مکی» آیات این سوره می‌تواند در تفسیر این سوره ما را کمک بکند، اینکه «آیات مکی قرآن (برعکس آیات مدنی قرآن) بیشتر تکیه کلامی در عرصه خداشناسی و نبوت شناسی و معاد شناسی دارند و تقریباً فاقد هر گونه آیه فقهی و حقوقی چه فردی و چه اجتماعی می‌باشند». لہذا، از اینجا است که می‌توانیم نتیجه گیری کنیم که «آیات مکی قرآن تقریباً از آیات محکّمات قرآن می‌باشند که مبانی مانیفست منظومه معرفتی پیامبر اسلام در عرصه کلامی و اجتماعی و اقتصادی مشخص می‌سازند.»

بی‌شک نزول آیه ۳۸ این سوره (وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ يَبْنَهُمْ) و «طرح موضوع شوری (شورا) در کنار آیات کلامی مثل خداشناسی و وحی شناسی یا نبوت شناسی و معاد شناسی در این سوره نشان دهنده جایگاه محوری شوری (شورا) در مبانی مانیفست منظومه معرفتی پیامبر اسلام و قرآن می‌باشد» چراکه

اگر آیه «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» در دوران مدنی نازل می‌شد، با اینجا که این آیه در دوران مکی حرکت پیامبر اسلام نازل شده‌است در تفسیر ما از این آیه، جوهر این آیه در دو شکل متفاوت قابل تفسیر می‌شد. به این معنی که «شان نزول مکی این آیه نشان دهنده جایگاه استراتژیک موضوع شوری (شورا) در مانیفست منظومه معرفتی پیامبر اسلام می‌باشد». مع الوصف، در همین رابطه است که ما در تعریف عنوان این درس از سلسله دروس و تفاسیر قرآن، به خود اجازه دادیم تا از «شوری» (شورا) به‌عنوان یک اصل در کنار اصل عدالت اجتماعی (که آن هم در این سوره مطرح شده‌است) تعریف بکنیم، زیرا «اگر طرح شوری (شورا) در این سوره (آن هم در آیات مکی و آن هم در کنار فربه‌ترین موضوع‌های کلامی قرآن مثل خداشناسی و نبوت شناسی و معاد شناسی) تنها به‌عنوان یک سفارش و نصیحت فردی به پیامبر و مسلمانان از نگاه قرآن تفسیر بکنیم (آن هم در شرایطی که مسلمانان در مکه در زیر سخت‌ترین فشار و شکنجه سران جاهلیت حاکم مکه قرار داشتند و هزینه هر کدام از این آیات مکی را نه با کسب قدرت بلکه با شکنجه و فشار و گوشت و پوست و استخوان خود پرداخت می‌کردند) این یک ساده انگاری بیش نیست.»

بی‌شک، «اگر پیامبر اسلام حتی برای فهم بیشتر ما نام این سوره را شوری (شورا) هم نمی‌گذاشت، ما در تفسیر این سوره به‌خاطر شان نزول مکی آیه و «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» هرگز و هرگز به خود اجازه نمی‌دادیم که اصل رکن شوری (شورا) در منظومه معرفتی پیامبر اسلام و قرآن به‌جای یک اصل در کنار اصل رکن عدالت اجتماعی (وَأَمْرٌ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ) به‌صورت یک نصیحت اخلاقی تعریف و تبیین بکنیم» هرچند که در دیسکورس پیامبر اسلام

«نظام اخلاقی از نظام اجتماعی و نظام سیاسی و نظام اقتصادی جدا نمی‌باشد و همه اینها در پیوند با هم تعریف می‌شوند، چه در آیات مکی باشند و چه در آیات مدنی.»

البته نکته دیگری که در این رابطه طرح آن در اینجا خالی از عریضه نمی‌باشد اینکه، «آیات مکی قرآن به‌لحاظ اینکه در فرایند قبل از کسب قدرت سیاسی مدنی (در زمانی که مسلمانان در اقلیت و زیر فشار همه جانبه صاحبان قدرت حاکم قرار داشتند) بر پیامبر اسلام نازل شده‌اند، به‌لحاظ تعریف مخاطبین این آیات، بی‌شک مخاطبین آیات مکی قرآن جنبه فراگیر و همه گیر و نوعی، انسان‌ها را دارد و مشمول همه بشریت به‌لحاظ طولی و عرضی زمانی می‌شوند»، در صورتی که آیات مدنی قرآن، به‌خصوص آیات فقهی قرآن که (تقریباً تمامی آنها مشمول آیات مدنی می‌باشند) و اکثریت آنها صورت امضایی برای پیامبر اسلام داشته است نه صورت تأسیسی (که پیامبر اسلام توسط این آیات امضایی فقهی به‌جا مانده از دوران جاهلیت عرب به‌دنبال ایجاد نظام اجتماعی موقت و توافقی در فرایند پسا پیروزی مسلمانان بر نظام سیاسی و اجتماعی جاهلیت عرب بوده است، آن هم در شکلی که اقبال لاهوری در فصل ششم کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام، ص ۱۷۹ از سطر ۵ به نقل از شاه ولی دهلوی مطرح می‌کند) بنابراین «بیشتر این آیات مدنی قرآن صورت انضمام دارند، نه مانند آیات مکی صورت عام و فراگیر و فرا زمانی.»

ادامه دارد

«فهم و شناخت تطبیقی نهج البلاغه»

برای

«فهم و شناخت تطبیقی قرآن»

۱۵

و از بدبختی کوبنده‌ای که فرا می‌رسد بیم نداریم تا آنگاه که بر سرمان فرود آید.»

در این قسمت از خطبه ۳۲ امام‌علی پس از اینکه در تعریف و توصیف زمان خودش اعلام کرد که «در زمان پر عناد و پر کینه قرار داریم» در توصیف همین روزگار جفاکار و پر کینه و عناد پنج مشخصه ذکر می‌کند که عبارتند از:

۱ - نیکدل و پاک‌دامن، بد شمرده می‌شوند.

۲ - ستمگر بر ستم خود می‌افزاید.

۳ - آنچه می‌دانیم سودمان نمی‌بخشد.

۴ - از آنچه نمی‌دانیم پرسشی نداریم.

۵ - از بدبختی کوبنده‌ای که فرا می‌رسد بیم نداریم.

حال سؤالی که در اینجا قابل طرح است اینکه «چرا امام‌علی

باری در همین رابطه است که امام‌علی در سرآغاز خطبه ۳۲ بزرگ‌ترین مشکل جامعه یا جوامع مسلمان (در زمان خودش در سال ۳۶ هجری) تفرقه و عناد و کینه می‌داند. نباید فراموش کنیم که در این رابطه امام‌علی در خطبه ۱۶ نهج‌البلاغه (که نخستین خطبه او پس از قبول خلافت بنا به درخواست کنش‌گران جنبش عدالت‌خواهانه مردم مصر و مدینه پس از به قتل رساندن عثمان می‌باشد) که به تبیین مرام نامه خودش می‌پردازد در مقدمه آن به تحلیل و آسیب‌شناسی جامعه یا جوامع مسلمان (در فرایند ۲۵ سال پس از رحلت پیامبر اسلام) می‌پردازد و می‌گوید:

«أَلَا وَإِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ (صلی الله علیه وآله) وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لِيُبْلِلَنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُعَزَّبَنَّ عَزْبَلَةً وَ لَتَسَاطُنَّ سَوُطَ الْقِدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ - آگاه باشید که مانند زمانی که پیامبر اسلام بعثت کرد شما امروز هم گرفتار آشوب‌ها عینی و نظری شده‌اید. سوگند به خدایی که پیامبر را به حق مبعوث کرد چونان محتوای دیگ جوشان در هم آمیخته خواهید شد تا پائینی‌ها جامعه به بالا صعود کنند و بالانشینان امروز جامعه به پایین سقوط نمایند» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۶ - ص ۵۷ - سطر ۵ به بعد). همچنین امام‌علی در خطبه ۳۲ در ادامه جمله «قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ وَ زَمَنِ كُنُودٍ» می‌فرماید:

«بَعْدَ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِينًا وَ يَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُنُودًا لَا تَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا وَ لَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا وَ لَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا» (شرح لغات: عنود: ستمگر - کنود: ناسپاس - عتو: کبر و خود بزرگ‌بینی - قارعه: حادثه بزرگ) - در این روزگار انسان پاک‌دامن و نیکوکار بدکار شمرده می‌شود و ستمکار هم پیوسته بر طغیان خود می‌افزاید در این روزگار از آنچه می‌دانیم سودی نمی‌بریم و آنچه نمی‌دانیم نمی‌پرسیم

در خصوص اوصاف جامعه یا جوامع مسلمین در سال ۳۶ هجری یعنی ۲۵ سال بعد از وفات پیامبر اسلام بر این پنج مؤلفه تکیه می‌کند؟» در پاسخ به این سؤال لازم است که عنایت داشته باشیم که من‌های اینکه این پنج مؤلفه مطرح شده توسط امام‌علی پنج مؤلفه عمده صفات آن جامعه یا جوامع مسلمین در سال ۳۶ هجری بوده است و من‌های اینکه این پنج مؤلفه از خودویژگی‌های جامعه یا جوامع مسلمین در آن شرایط ریشه در همان محور اولیه‌ای دارد که امام‌علی (در سرآغاز خطبه ۳۲) با بیان «قَدْ أَضْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ وَ زَمَنٍ كَنُودٍ - بازگشت جامعه به دوران عناد و کینه جاهلیت قبل از بعثت پیامبر اسلام» مطرح کرده است از همه مهمتر اینکه «امام‌علی مطالب بعدی جامعه‌شناسانه و انسان‌شناسانه خودش در این خطبه بر پایه همین پنج مؤلفه خودویژگی‌های جامعه در آن شرایط استوار می‌کند». علی ایحال باید عنایت داشته باشیم که مهم‌تر از طرح پنج مؤلفه از اوصاف و خودویژگی‌های فوق توسط امام‌علی (در سرآغاز خطبه ۳۲) کشف پیوند بین پنج اوصاف فوق می‌باشد. لذا در خصوص رابطه نظری و عملی بین پنج مؤلفه او صاف فوق (که عبارتند از: در این جامعه و جوامع انسان نیکوکار، بدکار شمرده می‌شود - در این جامعه یا جوامع ستمگر پیوسته و علی‌الدوام بر ستم خود می‌افزاید - در این جامعه و یا جوامع آنچه می‌دانیم سودی به ما نمی‌بخشد - در این جامعه یا جوامع دیگر به‌دنبال پرسش جهت بر طرف کردن جهل و نادانی خود نیستیم - در این جامعه و یا جوامع دیگر در برابر سیل بدبختی‌های که به‌طرف ما روانه شده‌است، بی‌تفاوت شده‌ایم) ابتدا باید به آرایش آنها که توسط امام‌علی صورت گرفته

است توجه بکنیم، زیرا اگرچه ریشه و آبشخور این پنج مؤلفه از اوصاف جامعه همان بازگشت جامعه و جوامع مسلمین به دوران جاهلیت و قبل از بعثت پیامبر اسلام می‌باشد، ولی خود همین اوصاف هم در بستر تکوین‌شان مراتب تکوینی داشته‌اند به‌طوری که می‌توانیم داوری کنیم که آن چنانکه «تغییر معیارهای ارزشی در آن جامعه و جوامع مسلمین ریشه در بازگشت به دوران جاهلیت داشته است ولی در نوبت دیگر همین تغییر معیارهای ارزشی باعث گردیده که داوری در باب انسان نیکوکار بدل به داوری انسان بدکار بشود» و باز همین تغییر معیارهای ارزشی در آن جامعه و جوامع باعث آن شده‌است که شرایط برای افزونی روزمره ستم ستم‌کاران بر جامعه بیشتر بشود و با افزایش سلطه بیشتر ستمکاران همراه با تغییر معیارهای ارزشی در جامعه باعث شده که دیگر جایگاه آگاهی و دانایی (در راستای بازتولید سعادت و رفاه و تعالی مردم و جامعه) سترون بشود. پر واضح است که «وقتی که آگاهی و دانایی در جامعه فونکسیون مثبتی نداشته‌باشد دیگر مردم به‌دنبال آگاهی و دانایی نمی‌روند و دغدغه‌ای نسبت به آگاهی و دانایی و یا به‌عبارت دیگر پرسشی برای فهمیدن نخواهند داشت». بدیهی است که «در خلأ آگاهی و دانایی مردم و جامعه دیگر در برابر سیل بدبختی و فشارها کوبنده‌ای که بر سر آنها از زمین و آسمان نازل می‌شود رفته رفته بی‌تفاوت می‌شوند و برای توجیه آنها دست به دامن خرافات می‌شوند و اراده خودشان را در پای جبر خرافات ذبح می‌کنند». لذا از اینجا است که امام‌علی در ادامه در این خطبه (خطبه ۳۲ نهج‌البلاغه) می‌فرماید: «وَ النَّاسُ عَلَىٰ أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ» مردم این چنین جامعه یا جوامعی را می‌توان به

پنج گروه تقسیم کرد:

دسته اول: آن گروه از مردم می‌باشند که «به‌خاطر پستی و ناتوانی شخصیت و قدرت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی تسلیم قدرت حاکم می‌شوند و تن به هیچ‌گونه مبارزه جهت تغییر شرایط خود و دستیابی به زندگی بهتر نمی‌دهند.»

دسته دوم - آن گروهی هستند که «حاکم بر قدرت شده‌اند سلاح‌های خود را در راستای سرکوب مردم از نیام برآورده و شرارت خود را بر مردم آشکار کرده و سواره و پیاده‌شان را جهت سرکوب مردم بسیج کرده‌اند و جهت غارت ثروت و قدرت مردم و جامعه دین را بدل به وسیله قدرت‌یابی کرده‌اند و ارزش‌های انسانی و اجتماعی در پای دستیابی به قدرت و دنیای خود ذبح کرده‌اند و با آن بدترین سودا در جامعه انجام می‌دهند.»

دسته سوم - آن گروهی هستند که «با دین ارتزاق می‌کنند و با دین مردم را استعمار می‌نمایند و آخرت و ارزش‌های متعالی دینی را در پای دنیای‌شان ذبح می‌کنند و دین برای آنها هم نان می‌آورد و هم نام با کار دین و دین‌فروشی در طلب دنیای خود هستند و با تکیه بر ریا و فریب دادن مردم به علامت تشخص قدم‌ها را نزدیک به هم برمی‌دارند دامن ردای جامه خود را بلند می‌کنند و خود را به دروغ امین مردم معرفی می‌نمایند و پوشش دین و خدا را پناهگاه پلید کاری و معصیت خدا و مردم می‌کنند؛ و برعکس آنچه که بر منبر و موعظه ادعا می‌کنند چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند و دین خدا وسیله معصیت‌های خود قرار می‌دهند و با آن نردبانی جهت دستیابی به قدرت می‌سازند» و به قول حافظ:

واعظان کین جلوه در محراب و منبر می‌کنند

چون بخلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

توبه فرم ایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

گوئیا باور نمی‌دارند روز داوری

کین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند

دیوان حافظ - دکتر یحیی قریب - ص ۹۴ سطر
۱ تا ۳

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند

پنهان خورید باده که تکفیر می‌کنند

ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند

منع جوان و سرزنش پیر می‌کنند

جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز

باطل در این خیال که اکسیر می‌کنند

گویند رمز عشق مگویید و مشنویید

مشکل حکایتی ست که تقریر می‌کنند

ما از برون در شده مغرور صد فریب

تا خود درون پرده چه تدبیر می‌کنند

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

دیوان حافظ - ص ۱۰۱ - سطر ۲ به بعد

ادامه دارد